

کشور ایران، از اندک کشورهای مسلمانی است که در قرون موسوم به قرون استعماری (قرون 17-20 میلادی) هیچ گاه مستعمره هیچ کشور استعماری نشد. به خلاف این، از زمان جنگهای ایران و روس، تا پیروزی انقلاب اسلامی (قریب به دو قرن) ایران در شرایط نیمه مستعمره بوده است و همواره در زیر باج خواهی های روس و انگلیس - و تا حدودی فرانسه - دست و پا می زده است. زمینه ها و ویژگیهای ژئوپلیتیکی ایران نیز، که از سویی آن را بهترین راه برای وصل شوروی به آبهای آزاد و از سویی آن را بهترین حایل و سد برای حیات خلوت انگلیس (در هندوستان) قرار داده بود، تا حدودی کمک می کرده تا خود کشورهای استعماری هم به حالت نیمه استعماری آن، بیش از حالت استعماری آن راضی باشند.

کسروی در این خصوص می نویسد:

(آنها می خواستند نام ایران بازماند و یک دولت ناتوان و درمانده ای پایدار باشد و این از بهر چند نتیجه بود: یکی آن که دولتهای اروپا نخرشوند و زبان به گله باز نکنند، دیگری آن که در درون ایران جنبشهایی پدید نیاید و هرگاه کسانی پس پرده را دریافته، جوشیدند، با دست همان دولت ناتوان بر سر ایشان کوبند.)¹

فریدون آدمیت نیز درباره استراتژی استعمار روس و انگلیس در ایران می نویسد:

(وجه نظر کلی سیاست روس و انگلیس نسبت به ایران، حفظ حالت موجود سیاسی و اقتصادی آن بود که عایق تصادم دو قدرت استعماری گردد. البته هردو دولت علاقه به بسط نفوذ خود داشتند و هر کدام دستش می رسید، حریف را عقب می زد و دامنه استیلای خود را می گسترده. اما در چشم انداز وسیع سیاست بین المللی، هر کدام مصلحت خود را در شناختن حریم سیاسی دیگری تمیز داده بود. همین وجه اخیر بود که زمینه یک نوع همکاری احتیاط آمیز را میان دو دولت نیرومند نسبت به مسائل ایران آماده می گردانید.)²

یکی از شایع ترین و در عین حال، مهم ترین روشهای استعمار در کشورهای مستعمره، تغییر و تصرف در تاریخ حقیقی کشور مستعمره از راه ایجاد و تثبیت نوع تاریخ نگاری تحریفی است؛ به گونه ای که در آن، جای بسیاری از خادما و خائنها مناسب با اهداف کشور استعمارگر عوض می شود. ایران شناسی³ استعماری نیز از این قاعده استثناء نبوده و باعث شده طی آن بسیاری از اهم و مهم های تاریخ ایران زیر و رو شود. با تأمل در روش شناسی تحقیق ایران شناسان⁴ به روشنی درمی یابیم که مطالعات موردی و جزیی شرق شناسان به صورتی غیر منطقی و قبل از این که استقرای تام شود، به تمام ادوار و بلکه به روحیه قومی عنصر ایرانی تعمیم داده شده است؛ به گونه ای که بنا به نوشته یکی از محققین تاریخ و اندیشه سیاسی معاصر، تحقیقات آنان، این گونه قابل تلخیص است:

(ایرانیان از اندیشه و اندیشیدن محروم اند. ایرانیان خاموش اند و مطیع حاکمان، ایرانیان، چاکرمنش و متملق اند. ایرانیان از نقد، اجتهاد و انتخاب محروم اند، ایرانیان، ملتی مرده اند.)⁵

متأسفانه در تاریخ نگاری روشنفکری نیز، - که تا حد زیادی متأثر از تاریخ نگاری شرق شناسی⁶ است - ملاکها و معیارهای غیرواقعی به کار گرفته شده و در نتیجه، تاریخ ایران از زاویه ای مورد تأمل و قراءت قرار گرفته که به عنوان مثال، جریان دیانت و روحانیت که محور تحولات آن بوده، یا به فراموشی سپرده شده و یا نوعاً از سر عمد، به شکلی تحریفی و غیرواقعی بیان شده است.

هم جریان شرق شناسی و هم جریان روشنفکری، به اقتضای نیازمندیهای غرب، بسط و قبض یافته و از ابتدا نیز در راستای اهداف آن شکل گرفته اند. این جریانها، بیش از همه، جریان دین و روحانیت شیعه را سد اجرای برنامه ها و اهداف خود

دیدند، از همین روی، مغرضانه ترین روشها را در مورد آنها به کار گرفته اند.

یکی از نویسندگان تاریخ معاصر در آسیب شناسی تاریخ نگاری مشروطه با تأکید بر نقش عالمان دینی در آن، می نویسد:

(باور عمومی آگاهان به تاریخ، بدرستی آن است که مهم ترین نیروی پشتیبان انقلاب مشروطه، همانا علما بودند. اگر آنان انقلاب را تأیید نمی کردند، مسلماً در نطفه خفه می شد. با این که نقش مؤثر علما کاملاً آشکار است و جای بحثی در مورد نفوذ نوشته ها و سخنرانیهای آنان وجود ندارد، چنین به نظر می رسد که یک بررسی نقادانه، نه از فعالیتها و نه از اندیشه های مشروطه خواهانه علما، هنوز به عمل نیامده است. انقلاب مشروطه ایران، تا اندازه ای مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است، ولی تا سالهای اخیر، توجهی بسنده به بنیان فکری انقلاب نشده بود. نویسندگانی چند این نقصان را در تاریخ انقلاب دریافته اند، ولی اندیشه های با نفوذترین نیروی انقلاب مشروطیت، یعنی رهبران مذهبی، هنوز بدون توجه مانده است.

برخی از پژوهشگران [خارجی] مانند آن لمبتون،⁷ نیکی کدی،⁸ حامد آلگار⁹ و با گلی¹⁰ تا اندازه ای نقش رهبران مذهبی را در انقلاب مشروطیت مورد بررسی قرار داده اند، ولی این نویسندگان به اندیشه های مشروطه خواهی علما، توجه ویژه ای نکرده، بلکه قلم را به جنبه های کلی نقش علما محدود ساخته اند.¹¹ این تحقیق، درصدد است تا به (روش شناسی تاریخ نگاری مشروطیت درباره روحانیت شیعه) با تکیه بر منابع روشنفکری بپردازد.

1. سید شفتی و نخستین (دولت در دولت) در عهد قاجار

سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام، از جمله مراجع محلی¹² عصر قاجار و به تعبیر ناسخ التواریخ، (قدوه مجتهدین و افضل فضلاء ایران زمین) و (فحل علمای ایران)¹³ بود که با حکومتهای استبدادی محلی و به طور کلی با حکومتهای استبدادی قاجاری، سر ناسازگاری داشته¹⁴ و در بسیاری موردها میان او و پادشاهان زمانش، - بویژه والیان اصفهان - برخوردهای شدیدی روی می دهد. شدت درگیری سید شفتی با شاهان قاجاری به قدری است که حتی یک بار محمد شاه قاجار، ناگزیر می شود با لشکر کشی به اصفهان، نزد سید شفتی قدرت نمایی کند. شرح این لشکر کشی را اوژن فلاندن این گونه توصیف می کند:

(کار شورش و نافرمانی تا بدان جا کشید که اساس سلطنت را نیز متزلزل گردانیده بود. پس شاه و میرزا آقاسی به فکر چاره افتادند. شکایات مردم هم بالا گرفته بود. چاره کار در این دیده شد که شاه به اصفهان لشکر کشی کند. به قول فلاندن، شاه و آقاسی با شش هزار مردم و با توپ خانه مجهز به اصفهان لشکر کشیدند. شورشیان دروازه های شهر را به روی شاه بستند، اما موفق نشدند. دروازه ها به توپ بسته شد و مجتهد از عاقبت کار خود ترسید، دستور داد دروازه های شمالی شهر را باز کنند؛ شهر فتح شد؛ شاه دیوان خانه ای تشکیل داد؛ عده ای از روحانیون زندانی و تبعید شدند؛ پسر مجتهد و پسر امام جمعه شهر هم جزو تبعیدشدگان بودند؛ نوبت انتقام گیری حکومت و مردمی که ستم دیده بودند، فرا رسید و کار مجازات به افراط کشید.¹⁵)

سید شفتی با اجرای احکام اسلام، فضا را بر ظالمان و ستمگران تنگ کرده و مایه انبساط خاطر مؤمنین شده بود. اجرای حدود شرعی توسط سید، آن چنان بموقع و قاطعانه بوده که در مدت حکومت خود در اصفهان، (هفتاد نفر را به حدود شرعیه قتل نمود).¹⁶ پای بندی سید شفتی به اجرای احکام اسلامی و فقدان سازش وی، نه با استبداد داخلی و نه با استبداد خارجی، باعث شده تا هم تاریخ نگاران وابسته به دربار و هم تاریخ نگاران غربی و وابستگان داخلی آنها، وی را مورد بی مهری قرار دهند. گرچه سید شفتی، قریب به سه ربع قرن قبل از نهضت مشروطه می زیسته، اما تردید در اصالت و کارآمدی وی برای نویسندگان سکولار تاریخ مشروطیت، از این رو مهم بوده است که وی نخستین گامهای عملی را برای آن چه مرحوم نراقی در باب ولایت فقیه اندیشه ورزی کرده بود، برداشته و عملاً به سوی تشکیل حکومت اسلامی و طرح دولت در دولت حرکت کرده است. از این روی، با طرح مسائلی انحرافی و غیرواقعی درباره شخصیتی که سالها پیش از مشروطه داعیه حکومتی دینی داشت، تلاش کردند نگذارند حکومت مشروطه بر شالوده ای دینی استوار شود. برخی از تهمتهایی که به سید شفتی در این راستا زده اند، عبارتند از:

1. ائتلاف با لوطیان: در تاریخ معاصر ما، لوطیا گروهی از اشرار و اوباش بوده اند. اگر چه علما نتوانسته اند آنان را به راه راست هدایت کنند، اما توانسته اند در همان راستا و جهت کاری خودشان تصرف کنند. آنان اهل دعوا و غارت بوده اند، علما که نتوانستند آنها را از این کار بازدارند، سعی کردند که متقاعدشان کنند که حداقل با هر کسی دعوا نکنند و یا از هر کسی نذرند، بدین معنی، حال که تصمیم به غارت و دعوا گرفته اند، اگر می توانند کسانی را غارت کنند که بینوایان و مظلومان را غارت می کنند و اگر می توانند با کسانی دعوا کنند که بر ضد مصالح ملی و قومی عمل می کنند و... لوطی ها پذیرفته بودند که دیگر از محرومان نذرند و با بینوایان هم دعوا نکنند و تنها با قلدران دعوا کنند و از دزدان بزرگ تر بدزدند. یکی از عالمانی که با چنین لوطیانی در ارتباط بوده و در مواقع لزوم از آنان استفاده می کرده، سید شفتی بوده است؟. به کارگیری بموقع لوطیان در خلاف جهت اهداف دربار استبدادی و استعمار خارجی، باعث شده تا تاریخ نگاری درباری و تاریخ نگاری غربی در برابر وی، موضع گیری کنند و قضایای مربوط به ارتباط سید شفتی با لوطیان را بزرگ جلوه بدهند. به عنوان مثال، نویسنده کتاب (مشروطه ایرانی) به رغم این که به موقعیت مذهبی ویژه سید شفتی¹⁷ اعتراف می کند و می نویسد:

(گسترش نفوذ روحانیون در این دوره و داعیه شان در مورد حکومت، صرفاً به دنیای نظر محدود نمی ماند. یعنی فقط این نبود که در مباحثات نظری مربوط به حکومت، تحت عنوان نیابت، خود را وارث حکومت در معنای کشورداری بدانند. اگر ملا احمد نراقی در مقام نظر، نظریه ولایت فقیه را تدوین کرد، سید شفتی در مقام عمل، در اصفهان داعیه حکومت در سر می پروراند و عملاً به چنان اقتداری دست یافته بود که قدرت دولت و حکومت فرع بر قدرت او بود.)¹⁸

در عین حال، با ذکر مطالبی از سفرنامه فلاندن، بی آن که در صحت آنها تردید کند، به تخریب سید شفتی می پردازد: (اوژن فلاندن، که در اوج قدرت مجتهد و درگیریهای او با محمد شاه در ایران گزارش روشنی از اوضاع زمان به دست می دهد، می نویسد مجتهد و یارانش در اثر قدرت کورکورانه و غرور، از ثروتهای بی دردر استفاده کرده، طرحی ریختند تا به کلی از زیر قدرت شاه شانه خالی کنند. با زور پول، شورشانی را اجیر کرده بودند که لوطی می نامیدند. پادگانی کوچک در اصفهان تشکیل داده، طوری که هیچ قدرتی نمی توانست با آنها مقابله کند. به زور هرچه را می خواستند از اهالی می گرفتند، با سرنیزه به بازار حمله ور شده، تاجار را به پرداخت مالیات به آنها وادار می ساختند. کسانی را که مقاومت می کردند، خانه و اموالشان را تاراج و زن و اطفالشان را با خود می بردند.)¹⁹

حامد آلگار نیز به رغم این که به موقعیت مذهبی ویژه سید شفتی اعتراف کرده و می نویسد: (پس از وفات میرزا ابوالقاسم قمی (1221 یا 1223ق)، سه تن مخصوصاً نفوذ خاصی داشتند که عبارتند از ملا علی نوری (درگذشت 1246ق) حاج محمد ابراهیم کلباسی (درگذشت 1262ق) و حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی. در میان این سه عالم، حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی به مراتب مهم تر از همه بود. در وجود او نخستین نمونه یک مجتهد ثروتمند و قاطع را می بینیم که قدرت قضایی، اقتصادی و سیاسی اش - از قدرت حکومت دنیوی بیش تر بود و حکومت دنیوی وظایف خود را در واقع تنها با رضایت او انجام می داد و در رقبه اطاعت او بود. سید محمد باقر تا هنگام مرگش که در ایام حکومت محمد شاه رخ داد، به نحو مؤثری بر زندگی اصفهان استیلا داشت.)²⁰

در عین حال، در مورد سید شفتی و ارتباطش با لوطیان می نویسد: (در تمام دوره قاجاریه، بخصوص در اصفهان و تبریز، با مجتهدهایی مواجه می شویم که دار و دسته آنها را فقط می توان سپاه خصوصی نامید. در ابتدا در دار و دسته مجتهدان، شماره لوطیان از ملاها بیش تر بود، لوطی که از رهگذر مخالفت با دولت و اجرای فتوای مجتهد، بر قدرت روحانیان می افزود، اجازه داشت که به غارت و دزدی بپردازد و هرگاه در معرض تعقیب و تهدید قرار می گرفت، می توانست در مسجدها و خانه های علما بست بنشیند.)²¹

در مجموع آن چه آلگار درباره سید شفتی و نسبتش با لوطیان می نویسد، چنین است:

1. سید شفتی شخصی جاه طلب بود و فتحعلی شاه در یکی از آخرین سفرهای خود به اصفهان، متوجه این خصیصه وی می شود و به وضوح به تمایل قدرت خواهی وی پی می برد.²²
2. لوطی های اصفهان - که دزدانی بودند که به منزله سلاح اجرایی سید شفتی عمل می کردند - با مرگ فتحعلی شاه دست به غارت اصفهان زده و غنایم خود را در مسجد جمعه انبار می کردند. کار به جایی رسید که رمضان شاه سر کرده

آنان حاکم شهر شد و به نام خود سکه زد.

فریزر معتقد است که سید شفتی لوطی ها را تشویق می کرده، اما وان تارنو معتقد است که سید می کوشید تا از لوطی ها جلوگیری کند. اما حق این است که در اصفهان رابطه مداومی میان لوطی ها و مرجع عالی دینی وجود داشت. لوطی ها نیرویی بودند که می شد آنها را علیه حکومت به جنگ واداشت. مساجد و منازل علما آخرین پناهگاه و ملاذ آنان بود، و ایشان را از آسیب انتقام مصون می داشت.²³

3. بنا به نوشته سپهر در ناسخ التواریخ، امین الدوله به علما پیامی فرستاد و ضمن یادآوری حرمتی که علما در زمان فتحعلی شاه داشتند، از آنان خواست که به نشانه حق شناسی از غارت بی حساب لوطیان جلوگیری کنند. حاجی سید محمد باقر و میر محمد مهدی امام جمعه دستور دادند تا جماعتی از لوطیان به سلطان محمد میرزا تحویل شوند و دست و پای شان قطع شود.²⁴ ضمناً جماعتی از لوطیان به تهران گسیل شدند. در آن جا دسته های آنان را به مجازات بردند. بنابراین ظاهراً ممکن است امین الدوله و حاجی سید محمد باقر، هر دو، می خواسته اند قوای مخرب لوطیان را تا آن پایه محدود کنند که منحصراً با مقاصد آنان سازگار باشد. در مجموع، بیش از 150 لوطی اعدام شدند و تعداد مشابهی هم به اردبیل تبعید شدند²⁵ و به مابقی که در قم متحصن شده بودند به آنان قول داده شد که: اگر خودتان را تسلیم کنید، جان سالم به در خواهید برد، اما بنا به گفته ج. رالینس²⁶ در کتاب (انگلیس و روس در شرق) به محض این که از بست بیرون آمدند قتل عام شدند.²⁷

4. علت حمایت سید شفتی از لوطی ها بازگرداندن قدرت سابق خودش بود. سید شفتی چون همواره قدرت مرکزی و عمال آن را با اکراه می پذیرفت، ناگزیر از حمایت لوطیان بود. او حتی برای بازگرداندن قدرت خود، با بازماندگان صفوی نیز ائتلاف کرده بود و به آنان اعاده قدرت را به صفویان وعده داده بود.²⁸

5. ابوالقاسم قائم مقام، که در نامه ای حاجی سید محمد باقر را به سبب حمایت مداوم از امین الدوله سرزنش می کند، معتقد است که بین حاجی سید محمد باقر با لوطی ها و امین الدوله ائتلاف هست و در خاتمه از حاجی سید محمد باقر، تقاضا می کند که بیش از این مانع برقراری آرامش نشود.²⁹

6. در مدت حاکمیت فضل علی خان در اصفهان، سید شفتی و لوطیان فعالیت های خود را گسترش دادند. به گونه ای که شب هنگام، لوطیان در پناه مصونیتی که به واسطه سید شفتی داشتند، از بست بیرون می آمدند و دست به کشتار، دزدی و هتک ناموس می زدند و صحبگاهان شمشیرهای شان را که از خون مسلمانان رنگی شده بود، در حوضهای مساجد می شستند.³⁰

این در حالی است که با مراجعه به تاریخ درمی یابیم که این سید شفتی بوده که توانسته است بامدیریت دقیقی که بر رفتارهای لوطی ها و اوباش داشته، از فجایای زیادی که هر روزه به وجود می آوردند جلوگیری کند. یکی از محققین تاریخ معاصر می نویسد:

(پیش از ورود آن عالم ربانی به اسپهان از اشرار و الواط و لوطی گری محشری برپا بود؛ حکومت و سلطنت را وقتی نمی گذاشتند... خونهای ناحق بسیار ریخته می شد که ضعف امنای دولت قصاص نتوانستند و هرج و مرج شهر و نواحی را فراگرفته.)³¹

1-2. ارتباط با انگلیس: در گیرودار درگیریهای سید شفتی و محمد شاه قاجار، میان دولت انگلیس و دولت ایران بر سر مسأله هرات، درگیری و اختلاف پیش می آید. سر جان مکنیل،³² سفیر انگلیس، که به نفوذ معنوی و قدرت سیاسی و وجهه مردمی سید شفتی کاملاً واقف بوده و آوازه اجرای حدود شرعی سید و امنیتی که وی از این طریق فراهم کرده بود، به گوشش رسیده بود، به گمان این که شاید بتواند به اغوا، تطمیع و غافل کردن وی بپردازد و از اختلاف سید شفتی و محمد شاه استفاده کرده و سید را نیز با خود همراه کند، نامه ای به وی می نویسد و تلاش می کند او را با سیاستها و مطامع انگلستان، که در حقیقت، علیه دولت ایران بود، همراه کند. غافل از این که روحانیت شیعه، به رغم مواضع مخالف شان علیه دولتهای استبدادی، هیچ گاه حاضر نشدند بر سر تمامیت ارضی کشورشان، به نفع اجنبی وارد صحنه شوند و آب به آسیاب آنها بریزند. به رغم وضوح و صراحت نامه سید شفتی به سر جان مکنیل، نویسنده کتاب (مشروطه ایرانی) مدعی ارتباط و جاسوسی وی برای انگلیس شده و اتهامات ذیل را - البته تا جایی که راه داشته، به نقل از دیگر نویسندگان

1. سید شفتی در ماجراهای هرات با سرجان مکنیل، علیه حکومت متحد شد و همراه با روحانیون دیگر فتوا داد که لشکر کشی محمد شاه به هرات خطاست. وی حتی به وسوسه مکنیل، به فکر خودمختاری هم افتاده بود. 34
2. در یکی از نامه های آجودان باشی به پالمرستون، وزیر خارجه انگلستان. در خصوص دخالت های انگلیس همدستی آنان با سید شفتی آمده است:

(مکنیل، نه تنها اخبارنامه جنگ به امنای دولت علیه نوشت، بلکه با علمای ممالک محروسه ایران هم بعضی مضامین مبنی بر اخلاص و افساد نگاشت. من جمله خدمت جناب فخرالاسلام آقا سید محمد باقر مجتهد اصفهانی [شفتی نیز] از زنجان فرستاد.) و در نامه دیگری به همان پالمرستون می نویسد: (کاغذ افساد و اخلاص نوشتن مستر مکنیل به علما و فضلاء ممالک ایران... کاغذ نوشتن دولت انگریز به جناب فخرالاسلام آقا سید محمد باقر [شفتی] مجتهد، به اصفهان چه مناسبت دارد.) 35

نامه سید شفتی بسیار طولانی است و ذکر کامل آن در این نوشته بی وجه می نماید، اما جهت روشن شدن تحریف های تاریخی نویسنده کتاب (مشروطه ایرانی) به بخشهایی از آن که متناسب پاسخ این شبهات است، اشاره می شود:

1. اگر چه حق جواب مقتضی بسط مقال در ضمن چند کتاب و مستلزم اطناط در خطاب است، لیکن نظر به اعتمادی که بر فهم و فراست امنای دولت ذی شوکت انگلیس داریم، بر معظم فقرات جوابی نگاشته می گردد، لیکن توقع این است که امنای دولت بهیچ ظنر منصفانه و تأمل عاقلانه در آن کنند و در رد و قبول آن، جز عقل سلیم و فهم مستقیم را مدخل ندهند.

2. حسن عدل و قبح ظلم از اموری است که نزد همه ملل و نحل، از بداهت های عقلی است و مجالی برای انکار آن نیست. اهالی ترکستان مدت یک قرن است که بر اهل خراسان بدترین ظلمها را روا می دارند. هر بنده خدایی که در خراسان و استرآباد به چنگ ایشان می افتد، برخی را می کشتند و برخی را در کمال شدت و اذیت با مال و اموال اسیر کرده که حال بسیاری از ولایات به این واسطه خراب و ویران مانده. در هرات نیز ظلم را از حد گذرانده و بندگان خدا را در دیگ جوشانده و بعضی را شقه کردند و به انواع سیاست های دیگر هلاک کردند و اموال آنها را متصرف شده، اهل و عیال شان را فروختند. با این احوال و اوضاع، افعال صادره از آنها محض ظلم، بلکه اشدّ ظلم است و در رصد تنبیه و مؤاخذه و قلع و قمع و دفع آنها برآمدن عین عدل، بلکه کمال عدل است و قطعی است هرگاه در سرحدات ممالک دولت بهیچ امثال این مفاصد روی دهد، به هیچ قسم خود را راضی به تسامح نمی کنند و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاصد می فرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیچ اطلاع نداشته باشیم. ما را منظوری نیست، مگر رفع مظالم و مفاصد اهالی ترکستان و دفع ظلم ایشان از بندگان خالق جهان و استخلاص اسرای مظلوم بی پناه از ایادی ظلمه روزگار تبا. نه مال منظور است و نه مُلک و نه جلال. پس عمل امنای دولت علیه، نظر به این که مقتضای عدل و انصاف است و مرضی نفوس، دولت بهیچ باید این عمل را مدح و وصف کنند، نه این که خلاف معاهده. چه، معاهده مابین، به ترک مقتضیات عدالت و ترک اطاعت حضرت رب العزت نخواهد بود. پس خلاف معاهده و مخالفتی به ظهور نرسیده/ اقا بی حرمتی که اظهار شده بود، بالنسبه به دولت بهیچ، هرگاه مقصود عمل مزبور است، معلوم شد دخلی به بی حرمتی ندارد و البته مرضی دولت بهیچ، به دلایل مذکوره خواهد بود و هرگاه مقصود سوء سلوکی است که از بعضی جنود دولت علیه بالنسبه به شما صادر [شده]، این معنی نیز واضح است و معلوم که بر فرض وقوع، به اشارت یا رضای ارکان دولت علیه وقوع نیافته و از شخصی که بی حرمتی صادر شد، دخل بر رجال دولت ندارد. چه، در رکاب همایون و اردوی میمون، اشخاص متفاوت المراتب می باشند؛ بعضی هستند که قبض و بسط مهمات امور و نظر در صلاح و فساد حال جمهور موقوف به ایشان است و راعی و حافظ صلاح عامه می باشند و معدودی که به این درجه باشند، بلکه شاید منحصر در فرد باشد

و اکثر چنین نیستند؛ بلکه هرگاه مانعی نداشته باشند، مضیع دولت خواهند بود و هرگاه از صنف اول حرکت موهنی صادر شده باشد، معتنی به و مقام گله و شکایت است و هرگاه از اشخاص دگر است معتنی به نخواهد بود و ارباب عقول در امثال این مقام، به اغماض عین گذرند و با وجود استیلا و تسلط، در صدد مؤاخذه یا شکوه یا گله برنمی آیند. بناءً علیه، در این مقام مناسب در حق شما عدم اظهار و اغماض بود.

3. چنان چه از بطون کلمات شما معلوم باشد، عمده خواهش شما، فسخ عزیمت [سپاه ایران به] ترکستان است. این خواهش در این اوقات، خلاف مقتضای خیرخواهی و صلاح اندیشی بود. آخر شما خود عاقلید، انصاف بدهید که صحیح بود امنای دولت با این خزاین که صرف کردند و این مشاق و متاعب که متحمل شدند و این همه عسکر و جنود که ترتیب دادند و مدتی مدید در آن صفحات توقف کردند و این همه مجادلات اتفاق افتاد، قبل از آن که کار به اتمام و مطلب به انجام و اختلاف به انتظام برسد، معاودت کنند؟ بدون اضطرار و ضرورت و صلاح کار، آیا چنین عملی، ملایم با اساس سلطنت و مملکت داری و جهانبانی و کشورگشایی بود؟ هیچ احدی تصدیق بر این مطلب نمی نماید و این رأی را نمی پسندد. این معنی را ادانی بر خود نمی پسندند و روانی دارند، چه جای عالی و عظمای ایران، سیمای سلطان والا شأن، حفظه الله تعالی عن آفات الزمان، و ظاهر این است که امنای دولت بهیّه به مفاصد اعمال اهالی ترکستان، به نحوی که مرقوم شد، مطلع نباشد و شما هم درست ملتفت نباشید و الاً نباید ایشان را کراهتی و شما را ملامتی از تسخیر دولت علیّه ترکستان را بوده باشد. هرگاه بعد از اطلاع شما بر بواعث و دواعی حرکت اردوی همایون به سمت هرات و ترکستان و قبل از ورود به ساحات هرات و ترکستان، رفع بواعث و دواعی می کردید و تمنای فسخ عزیمت را می نمودید، از ایشان و امنای دولت علیّه قبول نمی نمودند، محمول بر لجاج و عناد بود و هرگاه قبول می کردند و بعداً نکول می نمودند، محمول بر فتور و قصور رأی بود. بنابراین، در این حال که هستند، [نه تنها] مورد ملامت نخواهند بود، بلکه در این وقت، وفا و دوستی مقتضی تدبیر و سعی در انجام و اتمام امر است.

4. با اماراتی که، بطلان همه آنها ثابت شد، نتیجه گرفته بودید که باید با ایران از در خصومت وارد شوید، چگونه عاقل، قطع نظر از منفعت امری که حسن آن ظاهر و بین است، بلاسبب می نماید و چگونه عاقل از مضرت عملی که ضرر آن، مشاهد و محسوس است بدون جهت می گردد؟ کدام خلل و فساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بهیّه رو خواهد داد که ناچار به اقدام خصومت شوند؟ یا کدام خلل و فساد رو داده که ناچار باید به چاره کار خود بکوشند؟ و مخاصمه و مجادله دولت علیّه را با اهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت با ممالک دولت بهیّه؟ می خواستیم بفهمیم که کدام امر به جهت دولت بهیّه رو خواهد داد که مستند به دولت علیّه باشد و باعث اضطرار ایشان شود؟ در اقدام به امثال این امور عظیمه خطیره، بر فرض این که خلاف معاهده باشد، موجب اضطرار دولت بهیّه در خصومت کردن و عداوت ورزیدن نخواهد بود و به علاوه امور عظیمه و خطیره را سهل شمردن و آسان پنداشتن از فطانت و متانت، دور و از رویه عقل، مهجور است و در مقام نصیحت، [به] بیان این مطلب اکتفا می رود که یکی از مقاصد کلیه از بعث انبیاء و رسل، رفع مخالفت و عداوت بوده. محبت را به عداوت بدل کردن، خلاف طریقه کل انبیاء است. چگونه امنای دولت بهیّه راضی به صدور حرکتی از خود می گردند که قبح آن اظهر من الشمس است؟

5. معلوم است که مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه، محض مطلع ساختن نبوده و نیست، بلکه مقاصدی در نظر گرفته اید که عمده آن، اقدام این خیرخواه است در رفع موانع الفت و دفع مفاصد کلفت و سعی مقتضیات محبت. لیکن، استحکام اساس مودّت، موقوف به رجوع به امنای دولت علیّه است و به واسطه بعد مسافت مابین، به سهولت، رسل و رسائل را ذهاب و ایاب، میسر نیست و از طرز بیان معلوم می شود که مدتی است این مطلب در قلب شما خلجان داشته و در این اوقات اظهار کرده اید. هرگاه زودتر ما را خبر داده بودید، به دلایل شافیه کافیّه از جانب خود و امارات ظاهره باهره از جانب امناء دولت علیّه بر شما مدلل و مبرهن می نمودیم که قصد خلاف و نیت خصومت و فساد دولت علیّه را با دولت بهیّه نبوده و نخواهد بود.

6. مطالبی که مصلحت دانیم، معروض رأی بندگان ظلّ الهی - صان الله شوکته عن التناهی - و مکشوف ضمیر امنای دولت اسلام پناهی خواهیم داشت تا اشارات علیّه چه رود و رجال دولت علیّه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند. آن شوکت مدار نیز به تدارک و تلافی افعال و مسامحه که در ظرف این مدت کرده اند از اطلاع دادن بر مکنونات خاطر خود و اظهار مطالب، من بعد را مسامحه ننمایند تا به ثمرات آن برخوردند. توقع آن که به نظر تأمل و تدبر در مرقومات نگرند و خلاف مقتضای آن به ظهور نرسانند. (36)

نکات حایز اهمیت ذیل از این نامه به دست می آید:

الف. برخلاف آن چه نویسنده کتاب (مشروطه ایرانی) بیان کرده، سید شفتی، مانند سایر عالمان شیعه در چنین موردی،

بسیار زیرک و هوشیار عمل کرده و اجازه سوء استفاده از خود توسط یک دولت بیگانه، بویژه که در معرض اتهام تاریخی نسبت به ایران است، نداده است.

ب. سید شفتی در مقایسه میان اختلاف داخلی و خارجی، حق تقدم و اولویت را به اختلافهای خارجی داده و رعایت مصالح خارجی رانست به مصالح داخلی، ارجح دانسته است. از این روی، به گونه ای با سفیر انگلیس چانه زنی کرده است که وزن ایران و شاهنشاه آن در موازنه قدرت با آنها سنگین لحاظ شود. همچنان که سالها بعد، در قضیه اشغال بوشهر توسط انگلیس که بسیاری از علما، اعلام آمادگی جهاد می کنند و شاه صلاح جهاد نمی بیند، نیز بنا به نوشته سپهر در ناسخ التواریخ، حاجی سید اسدالله فرزند سید شفتی، از زمره علمایی است که اعلام آمادگی برای جهاد با انگلیس می کنند.³⁷

ج. سید شفتی در مقایسه میان استعمار خارجی و استبداد داخلی، دفع استعمار خارجی را اولی دانسته و به هنگام مواجهه با استعمار خارجی از همه اختلافهای داخلی خود با استبداد داخلی چشم پوشیده است.

د. سید شفتی، تلاش کرده تا در چند جای نامه خود، اساس رفتارها و تقاضاهای سفیر انگلیس از ایران را غیر عقلانی معرفی کند. البته این چیزی است که ظاهراً خود انگلیسیها نیز بدان معتقد بودند:

(بسیار کس از بزرگان لندن و مسترالس و سرجان کمبل و سر گور اوزلی گفتند: مکنیل مردی نجیب نیست و در خور سفارت ایران نبود و در راه دولت ایران، ما زر و سیم فراوان داده ایم، همه یارو شده و اکنون دو چندان باید در راه افغانستان گذاریم.)³⁸

3. ثروت هنگفت: نویسنده کتاب (مشروطه ایرانی)، همچنین به مال و ثروت سید شفتی انتقاد کرده و می نویسد: (ثروت و مکنت این مجتهد پرآوازه تا بدان پایه و مایه بود که شاگردش میرزا محمد تنکابنی نوشت: در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم، نه در اسلاف و نه در اخلاف. حتی یک بار فتحعلی شاه بر سر پاره ای مشکلات دست خواهرش پیش او دراز کرد و سید شفتی بیست هزار تومان به شاه برات کرد. به روایت همان تنکابنی بیش از (دوهزار باب) دکان و چهارصد کاروان سرا در اصفهان داشت. در نقاط دیگر ایران، مداخل املاکش از بروجرد (سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان و دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل داشت.)³⁹ این در حالی است که نویسنده به گونه ای غیر منصفانه از نوشته تنکابنی گزینش کرده است، به گونه ای که انسان گمان می کند که لابد تنکابنی خود سید شفتی را قبول نداشته است. با مراجعه به متن تنکابنی در می یابیم که علاوه بر این که در نقلهای آجودانی، گزینش غیر علمی از متن وی صورت گرفته است، بسیاری از همان نقلهای گزینشی نیز ناتمام و بلکه نادرست است. به عنوان مثال، در نوشته تنکابنی نقلهای قابل توجهی در خصوص فقر مضاعف سید در دوران طلبگی وی آمده است که به هیچ کدام اشاره نشده است.⁴⁰ همچنان که نقلهای قابل توجهی در خصوص دقت و عدالت وی در قضاوت،⁴¹ تهجد و زهد وی،⁴² جود و بخشش وی به فقرا⁴³ و... موجود است که بدانها اشاره نشده است. از همه مهم تر این که تنکابنی داستان ثروتمند شدن سید شفتی را به گونه ای بیان می دارد که تقریباً همه شبهات را پاسخ می دهد وی می نویسد:

(یکی از خوانین شفت، تن خواهی جزاف به نزد آن جناب فرستاد که قدر معینی از آن جناب، و مادام الحیات مالکش، آن را به معامله داده، آن چه منافع است، مال جناب سید باشد و اصل آن تن خواه را بعد از وفات، در مصارف معینه مصرف نماید. سید آن مال را به معامله و تجارت داد تا این که در اندک زمانی سود بسیار نمود.)⁴⁴

2. میرزا جواد آقا تبریزی: سیاستمداری شریعتمدار
آیت الله حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی (م: 17 شعبان 1313 ق در تبریز) پس از رحلت برادرش حاج میرزا محمد باقر زعامت دینی خطه آذربایجان را بر عهده گرفت و در تمام مدت زعامت خود با اقتدار و نفوذ فوق العاده عمل کرد. به گونه ای که درباره وی گفته اند:⁴⁵

1. مدرس تبریزی:
(سالیان دراز با نفوذ تمام، حامل لوای ریاست تامه بوده و کارهای مهم بسیاری را با کمال شهامت و موفقیت از پیش برده است. در نزد امرا و حکما و درباریان و با طبقات متنوعه ملت با تمام احترام و عزت زیسته، بلکه در اثر وجهه فوق العاده

که داشته ا مرا و حکام وقت از وی ترسناک و اندیشناک بودند، اوامر و احکام او را با کمال تذلل قبول و اجرا می کردند و اصلاً قدرت رد آنها را نداشتند. 46)

2. نادر میرزا:

(از مال او سائل و محروم را حقی باشد. کریم النفس و ابی الضیم است. اکنون به تبریز، مطاع تر از او نباشد و سزاوار است که به هر بزرگی ... این عالم نبیل را حلقه [ای] باشد انبوه از طلبه علوم. 47)

3. امیر نظام گروسی، حاکم مقتدر و پر صولت آذربایجان در عصر ناصرالدین شاه، در نامه به حاجی میرزا آقا می نویسد: (از حق تعالی مسألت می نمایم که مرا به ادای حق آن شخص شریف که مایه مفاخرات ملت و شریعت ما و مصدر هر گونه خیر و برکت است، موفق فرماید. 48)

4. اعتماد السلطنه او را در علم فقه و اصول، از جمله فحول محسوب داشته و در حدیث و تفسیر و رجال و کلام نیز، نخستین شخص تبریز، بلکه تمام آذربایجان می شمرد که اعتبارش در دین و دولت، و اقتدارش در ملک و ملت، محتاج بیان نیست. 49)

5. افضل الملک شیرازی، مورخ عصر مظفری، با اشاره به نفوذ اجتماعی حاجی میرزا یوسف آقا مجتهد تبریزی، فقیه معاصر حاجی میرزا جواد آقا می نویسد:

(در آن زمان، مشکل بود که کسی در ولایتی، بلکه در مملکتی، با مثل مرحوم حاجی میرزا جواد آقا... که پیش قدم تر از صنادید و توقر و تبحری به کمال داشت و محل ملاحظه دولت ایران بود، هم قدم شود و احکام شرعیه اش نفاذ یابد. 50)

6. پرنس ارفع الدوله - دولتمرد مشهور قاجار - در خصوص تبعید حاجی میرزا جواد آقا از تبریز به تهران در سال 1311 قمری، سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه، پس از ختم غائله رژی و ورود وی به تهران در جمع کثیر استقبال کنندگان، می نویسد:

(نصف بیش تر اهالی تهران، تا شاه آباد و ینگه امام، به استقبال رفته بودند و در همه جا چادر زده و برای مستقبلین چای و شربت و سیگار می دادند؛ به یک احترامی، که مثل آن را کسی در تهران ندیده، حاجی میرزا جواد آقا را وارد تهران کردند و دسته گلهای زیاد آورده به پای او نثار می کردند. 51)

7. در کتاب خاطرات عبدالله بهرامی آمده است: (ناصرالدین شاه برای ملاقات او از ارک دولتی از... کوچه [گلوبندک] عبور نمود... ناصرالدین شاه ترجیح داده بود که پیاده به زیارت جناب مجتهد بیاید. 52)

1-2. ناآگاهی و بی سیاستی، اتهامی ناروا به مجتهد: کسروی، خود، به رغم این که درباره حاجی میرزا جواد آقا تبریزی می نویسد:

(این مرد، در فزونی پیروان و چیرگی به مردم، در میان همکاران خود کم تر مانند داشته، سخنش در همه جا می گذشته و دولت پاسش می داشته و مردم جان فشانیها در راهش می نموده اند. 53)

با این حال، از سر کینه ای که با عالمان دین دارد، 54 نمی تواند از کینه ورزی نسبت به وی، خودداری ورزد: (این مرد کسی که معنی کشور و توده بداند و پروای چنین چیزها کند، نبوده... این که کشور را دشمنانی هست و می باید اندیشه آنان هم کرد، و یا این که کشور را قانونی دریابد که ستم کم تر باشد، و دیگر مانند اینها چیزهایی است که حاجی میرزا و ماندهای او هیچ نمی دانسته اند... و همه مجتهدان آذربایجان هم چو او ناآگاه می بودند. 55)

با درنگ در زندگی و حیات سیاسی حاجی میرزا جواد آقا تبریزی، به رفتارهای سیاسی خاصی از وی برمی خوریم که خلاف سخن کسروی را ثابت می کند.

نخست آن که: حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در نهضت تنباکو در نقش رهبری نهضت در تبریز 56 فعالیت داشته است. 57)

وی در نامه ای به ناصرالدین شاه می نویسد: در صورتی که امر میرزای شیرازی درباره امتیاز اجرا نشود ما خودمان اقدام خواهیم کرد. شاه درصدد آرام کردن تبریز و مردم آن برآمد و خطاب به والی آذربایجان، امیر نظام گروسی، چنین نوشت: (در این جا با کمپانی خیلی مذاکره شد. چند روز است که شب و روز امین السلطان مشغول گفت و گو است. من خودم

چقدر حرف زده ام. کمپانی می گوید موقوف کردن به هیچ وجه امکان ندارد، زیرا با دو سه کمپانی فرانسه و عثمانی کنترات بسته و تنباکو فروخته اند و کرورها تنباکو در شیراز و کاشان و تهران و غیره خریده اند، اما در کار آذربایجان، هر نوع تسهیلات بخواهند می کنم، مثلاً حرف آنها در فرنگی بودن است، مأمورین فرنگی خود را برمی داریم، سهل است از خارج مذهب، هیچ کس را نمی گذاریم. کارهای آذربایجان را به خود آذربایجانیها رجوع می کنیم، تاجر، سید، ملا[و] هر کس را مجتهد[میرزا جواد آقا] تعیین می کند، طوری می کنم که کار آذربایجان با خود آذربایجانی باشد. در وضع خریدن و فروختن هر عیبی به نظر علما آمده است، بگویند رفع می کنیم به طوری اصلاحات می دهیم که خود مجتهدین راضی شوند. این است حرف کمپانی... حاجی میرزا جواد مجتهد، از همه آذربایجانیها عاقل تر و داناتر است و مطلب را می فهمد. الآن که این دست خط رسید، بفرستید مجتهد را هم حضور ولیعهد حاضر نموده، همه این تفصیلات را برای او هم بخوانید و بگویند کاری که با این سهولت می توان اصلاح کرد، چه ضرورت دارد که باید دچار اشکالات شود که حداقل ضرر آن تقسیم ایران و اسلام میان کفار است.) 58

سرانجام، امیرنظام گروسی، تحت فشارهای حاجی میرزا جواد آقا تبریزی، مجبور به استعفا می شود. دکتر فوریه در این خصوص می نویسد:

(در تبریز مردم اعلانات شرکت[رژ] را از دیوارها کنده و به جای آنها اعلامیه هایی انقلابی چسبانیده اند. امیر نظام که با ولیعهد در باب سرکوبی شورشیان اختلاف نظر حاصل کرده، از پیش کاری آذربایجان استعفا داده و شاه امین حضور را با دستورهایی مخصوص مأمور تبریز کرده است.) 59

فشار حاجی میرزا جواد آقا به دولت، به اندازه ای زیاد می شود که دولت بسیار زود کوتاه آمده و قرار می شود که علی العجالة آذربایجان از قانون استثناء باشد(تا بعد با تهیه نیرو یا وسایل دیگری مردم آن سامان را به اطاعت درآورد!) 60 دو دیگر: حاجی میرزا جواد آقا و خانواده اش 61 از علمداران مبارزه با سیاستهای استعماری روسیه در ایران - بویژه در خطه آذربایجان - بوده اند. مهدی مجتهدی در این خصوص می نویسد:

(اکثر خانه های تجار تبعه روس، مرکز جاسوسی بود و راپورتهای مثل سیل به طرف کنسول گری روسیه ارسال می گردید. ولی آذربایجانی بیدار، از نفوذ روسیه باخبر بود و همه وقت علیه آن می کوشید. باید دانست که بعضی از علمای برجسته آذربایجان، مثل مرحوم حاجی میرزا جواد و پسر او حاجی میرزا آقا، به شدت علیه این نفوذ می کوشیدند و مردم طبقه دوم و سوم هم به شدت از تجزّی روسیه در آذربایجان متنفر بودند.) 62

همین حساسیت حاجی میرزا جواد آقا در خصوص سیاستهای روسیه است که برای آزاد کردن یک جوان ایرانی از تبعید و زندان سیبری، مستقیماً با شخص تزار روس وارد مکاتبه می شود و امپراتور را وادار می کند که دستور آزادی وی را بدهد. از قضا خود کسروی این مطلب را نقل کرده و سپس می نویسد که این امر، به نفوذ بیش تر مجتهد می انجامد تا جایی که بر سر زبانها می افتد:

(قوت شریعت در زمان حاجی میرزا جواد آقا می بود که از این جا تا پطرزبورگ حکم می راند.) 63 سه دیگر: حاجی میرزا جواد آقا تبریزی برای مخالفان استبداد داخلی نقش رهبری داشته است. وی بارها علیه کارگزاران مستبد داخلی شوریده است. از جمله می توان به قیام ایشان علیه فتحعلی خان صاحب دیوان(حاکم مستبد و یهودی تبار آذربایجان) در سال 1295 ق اشاره کرد. 64 خشونت و استبداد صاحب دیوان و کارگزاران او در تبریز، مردم را سخت شورانده و قیام عمومی آنان، که مجتهد نیز در آن نقشی اساسی داشت، به فرار حاکم از شهر، و سپس عزل او توسط شاه انجامید.

صدراعظم وقت ناصرالدین شاه، میرزا حسین خان سپهسالار، طی تلگراف ذیل به مجتهد، زمام امور آذربایجان را تا رسیدن ولیعهد به تبریز، به دست او سپرد:

(جناب شریعت مآب حاج میرزا جواد آقا مجتهد، سلمه الله تعالی، ان شاءالله مزاج شریف، قرین اعتدال است و رفع عارضه شده است. جناب صاحب دیوان از مأموریت آذربایجان خلع شده، حضرت... ولیعهد... عن قریب با اجزای تازه تشریف فرما می شوند. تا ورود موکب مسعود والا، لازم است که از طرف جناب سامی، کمال مراقبت در انتظام امور عامه و آسایش خلق، معمول شود و به نصایح لازمه و مواعظ شافیه، موجبات تأمین و آرامش خلق را فراهم نموده، از مراقبات وافیه،

اخلاص مند را قرین اطمینان دارید.) 65

2.2. عالمان مبارز در دام اتهام ناآگاهی: کسروی علاوه بر این که به حاجی میرزا جواد آقا تبریزی نسبت بی تدبیری و ناآگاهی می دهد، سایر مجتهدان آذربایجان و بلکه همه عالمان مبارز هم عصر خود را نیز از این تهمت مبرا نمی داند. به عنوان مثال: وی صریحاً سید جمال الدین اسدآبادی را متهم به جاه طلبی و نادانی کرده و می نویسد:

او به کار بزرگی برخاسته بوده، ولی راه آن را نمی شناخته و آن گاه، هیچ گاه خود را فراموش نمی کرده است.) 66
و یا میرزا کوچک خان جنگلی و یاران او را مردانی (کوتاه بین و ساده) ای معرفی می کند (از دوراندیشی و شناختن سود و زیان کشور بی بهره) بوده اند! 67

در (تاریخ پانصد ساله خوزستان)، جنگلیان را جمعی از (گردن کشان و خودسران) می شمارد.
وی همچنین درباره شیخ محمد خیابانی، می نویسد که (یک راه روشنی در اندیشه نمی داشت) 68 و بیانیه وی که بر دو اصل (برقرار داشتن آسایش عمومی و از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت) تکیه داشت، حاکی از (بی مایگی کار) او و همدستانش بوده و ضمناً نشانگر (بی پروایی خیابانی به مردم) است! 69
وی در کتاب قیام شیخ محمد خیابانی، که آن را در سال 1302 نوشته، خیابانی را انسانی جاه جوی و خودخواه می شمارد که مقاصد خویش را در پوشش عناوین فریبنده پیش می برد. از نظر وی:
(خیابانی را پندار و خودپسندی چنان هوش از سر ربوده و چاپلوسان که گرد او را فراگرفته بودند، او را چنان از خرد بیگانه ساخته بودند که آن موقع ترسناک و باریک، خود را سنجیدن نمی توانست.) 70

کسروی درباره شهید مدرس نیز که در آن زمان - در حال مبارزه با قرارداد 1919 و وثوق الدوله - کاکس - بود، می نویسد:
(بیرون آمدن این پیمان نامه ناخشنودی سختی در مردم پدید آورد و در هر کجا تکانی پیدا شد... راستی آن است که گذشته از خود پیش آمد و برخورد آن به همه کس، انگیزه هایی در میان بود که به سختی شور و هیاهو می افزود: نخست، یک دسته از آزادی خواهان از بیکاری دل تنگ گردیده و افتادن کابینه را با نا شکیبایی آرزو می کردند. دوم، هوچیان که با هر کابینه دشمن می نمودند و افتادن آن را خواستندی... و به یک چنین بهانه ای نیازمند می بودند. سوم، یک گروه کوتاه اندیش چون از کوششی نتیجه برنگیرند و یا در کشاکشی شکسته بیرون آیند، در پی کسی باشند که گناه را به گردن او گذارند و با شور و هیاهو بر سر او پرند و خشم خود را فرو ریزند و بدین سان از زیر شرمساری بیرون آیند. توده ایران در این هنگام چنین حالی داشتند و به داشتن کسی که همه گناهان را به گردن او اندازند، نیازمند و آرزومند می بودند و آن کس و وثوق الدوله را یافتند.) 71

کسروی حتی علمای مشروطه خواه ایران و عراق: طباطبایی، بهبهانی، آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و... را نیز - که ظاهراً به آنان ارادت نشان می دهد - از برچسب (ناآگاهی) محروم نگذاشته و راجع به آنان می نویسد:
(از کشورداری و چگونگی پیشرفت توده و این گونه اندیشه ها بسیار دور می بودند!) 72
وی در جای دیگر می نویسد:

(اگر راستی را خواهیم، این علمای نجف و دو سید و کسان دیگر از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است، آگاهی درستی نمی داشتند.) 73

آن چه بر کشور ما پس از پیروزی مشروطه طلبان سکولار گذشت، به روشنی نشان می دهد که آن چه را که عالمان دینی؛ یعنی همین کسانی که کسروی آنان را متهم به نادانی سیاسی می کند، در خشت خام می دیدند، درست تر از آن چه بود که روشنفکران ادعا می کردند که در آئینه می بینند.

3. آقا نجفی اصفهانی، رهبر مشروطه اصفهان

یحیی دولت آبادی نویسنده کتاب (حیات یحیی) درباره آقانجفی اصفهانی می نویسد:

1. ملاک همکار استبداد:

(در اصفهان نفوذ روحانیون بیش تر از همه جای ایران است؛ یعنی از بقایای اوضاع و احوال روحانیون عهد اخیر صفویه، هنوز آثاری در آن شهر دیده می شود. اول شخص روحانی نمای آن شهر، اول یا دوم ملاک و متمول آن شهر است.

حکومتهای وقت هم برای هم کردن کیسه خود، یکی دو تن از این قبیل روحانی نمایان را راضی نگاه می دارند و لقمه هایی از آن چه می برند به حلق آنها می گذارند و گاهی در کارهای کوچک، ضرر اندک را تحمل کرده، توسط آنها را از مقصرین می پذیرند، تا به حوزه ریاست آنها رونقی داده، بتوانند آنها را در دهان خلق به منزله هویزه دهنه قرار داده از تعرضاتی که بر ضد آنها بشود، جلوگیری نمایند).

2. مشروطه خواهی از سر اضطرار:

(در سالهای آخر، شیخ محمد تقی نجفی - که خود را با آقا نجفی معروف کرده، در رأس این گروه روحانی نمایان در اصفهان واقع شده است. آقا نجفی، در ابتدای تبدل اوضاع سیاسی مملکت، که مستلزم محدود ساختن اختیارات غیر محدود نوع او بود، مخالفت می کرد و می خواست مشروطه را کفر و مشروطه خواهان را کافر بخواند، ولی چون پیشرفت کار مشروطه را می بیند و بر ریاست و تمول خود نگران است، مدتی سکوت می کند. بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعدت می نماید؛ خصوصاً که می بیند برادر خود حاج آقا نورالله، که دارای ذوقی ادبی است و خود را تجدد خواه معرفی می کند، طرفدار حکومت ملی و در رأس آزادی خواهان اصفهان واقع شده و اگر مخالفت کند، باید با وی طرف شده، جنگ خانگی بنماید.)

3. مشروطه خواهی منافق:

(در تمام مدت مجلس و مشروطه، آقا نجفی - با مهارتی که در این گونه از امور دارد - خود را بی طرف متمایل به مشروطه نگاه داشته، هر چند روحانیان مخالف مجلس از نجف و تهران و ولایات دیگر مکرر خواسته اند، او را با خود همراه کنند، نپذیرفته، ولی بدیهی است که در باطن بیکار نبوده است؛ چنان که بعد از به توپ بستن مجلس، شخص مزبور از پس پرده درآمده خود را طرفدار سیاست روحانیون مخالف مجلس معرفی می کند و معلوم می شود در باطن با شیخ نوری در تهران همدست بوده. درباریان از او اطمینان داشته اند که اصفهان را به دست او نگاه خواهند داشت و نمی گذارد برادر خود با آزادی خواهان دیگر در آن شهر بر ضد درباریان قیامی بنمایند.)

4. مشروطه خواهی دور از قافله تجدد:

(باید دانست که اصفهان به واسطه محل جغرافیایی که دارد و به مناسبت سیاست روحانی نمایی که در آن هست، از قافله تجدد خواهی حقیقی دور مانده و هیجان ای آزادی آن هم به رنگ سایر هیجانها، غالباً، رنگ دین و مذهب به خود می گیرد و تجلیات خنده آمیز و سخریه انگیزی می نماید؛ مثلاً در موقعی که مقرر بوده است از ولایات به حمایت مشروطه، مجاهد به تهران بیاید، انجمنهای ملی اصفهان هم هر کدام یک عده مجاهد تفنگ به دست تهیه دیده اند؛ بی آن که معلوم باشد تیراندازی می دانند یا نه؟ و در موقع نمایش قوه خود، برای مساعدت با مجلس شورای ملی، انجمنهای اصفهان به صورت دسته سینه زن و عزادار از شهر حرکت کرده، به قبرستان تخت فولاد رهسپار می گردند.)

5. چرخش به نفع استبداد:

(روز توپ بستن به مجلس ملی در تهران، بیرق اصفهان به دست آقا نجفی بلند شده، بدان می ماند که نیابت پولکنیک لیاخوف را به عهده گرفته باشد. لیاخوف روسی با سرنیزه و توپ و تفنگ در تهران بر ضد مجلس و مشروطه قیام می کند و این آقای روحانی، به زور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده، پول دادن برای اصلاحات بلدی را حرام می شمارد. در صورتی که همین شخص، دو هفته پیش به تهران تلگراف کرده است که مخالف با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر با مشروطه خواهان بجنگد در حکم قشون یزید و ابن زیاد می باشند و اینک خود در لباس دیگر می کند همان کار را که قشون دولت در تهران کرد.)

6. مشروطه خواهی مستحق مجازات مرگ:

(روز بیست و سیم جمادی الاولی انجمن ایالتی اصفهان بر هم خورده، مشروطه خواهان بعضی گرفتار و بعضی متواری می شوند. حاج آقا نورالله رئیس انجمن، از اصفهان فرار می کند و استبداد به تمام معنی در آن شهر، حکمروا می شود. آقا نجفی در اصفهان می گوید: اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود، خون من است. و راست می گوید، اگر مشروطه ما به حقیقت مشروطه بود، باید آقا نجفی و امثال او را در هر کجای مملکت باشند، محاکمه عادلانه کرد. ردای تهمت که به اسلام زده خود را حجت آن خوانده اند و در مقابل تجاوزاتی که به نام شرع مقدس به نوامیس الهی و به جان و مال و

عرض مسلمانان نموده و تقویتی که از ستمکاران برای استفاده شخصی نموده اند، مجازات داده خون آنها را بریزند و دامن پاک روحانیون حقیقی را از لوث همکاری این گونه اشخاص دنیا طلب نامسلمان پاک نمایند. ولی مشروطه ما ناقص و غیرخالص بود و نتوانست به وظایف حقیقی خود قیام کرده و حق را از باطل جدا نماید. این است که به این صورت فصحیح و به دست این گونه اشخاص وقیح بر هم می خورد تا کی ملت، رشد سیاسی یافته، بتواند با احقاق حق مشروع خود قیام نماید. 74

برای پاسخ به شبهات دولت آبادی، باید به اجمال به شرح زندگانی آقا نجفی اصفهانی پرداخت تا معلوم شود که سهم وی در نهضت مشروطه خواهی مردم به چه میزان بوده است:

آیت الله شیخ محمد تقی اصفهانی، مشهور به آقا نجفی (1262- 1330 ق) 75 فرزند آیت الله حاج شیخ محمد باقر نجفی، نوه پسر آیت الله حاج شیخ محمد تقی صاحب کتاب هدایت المسترشدين و نوه دختری آیت الله سید صدرالدین صدر از علما و مراجع بزرگ است. 76 وی در سال 1285 قمری رهسپار عتبات عالیات شد و از محضر استادان بزرگی از جمله میرزا محمد حسن شیرازی، شیخ مهدی آل کاشف الغطاء، شیخ راضی نجفی، سید علی آقا شوشتری و... استفاده کرده و به درجه اجتهاد رسید 77 و پس از بازگشت به حوزه علمیه اصفهان، مدیریت آن حوزه را بر عهده گرفت.

در اساس، حوزه علمیه اصفهان از زمان صفویه به بعد، به مدت چهارصد سال، به عنوان بزرگ ترین و مهم ترین حوزه علمیه ایران ایفای رسالت می کرده است، به گونه ای که شمار درخور توجهی از کبار علمای شیعه در چند قرن گذشته، دانش آموخته این حوزه علمیه هستند. 78 بالطبع، ریاست و مدیریت چنین حوزه ای حساس و مهم بوده است. بیش از سه دهه در ابتدای قرن چهاردهم قمری، این مسؤولیت متوجه آقا نجفی اصفهانی بوده است. در زمان حیات وی، دو نهضت عظیم شیعی، یعنی نهضت تنباکو و نهضت مشروطه اتفاق افتاده است که از قضا، در اولی بنیان گذار و شروع کننده 79 و در دومی از رهبران بزرگ آن بوده است. برخی از پاسخهایی که به اجمال می توان به شبهات دولت آبادی داد، چنین است:

1-3. در خدمت محرومین (تاریخ نگاری به شیوه یک بام و دو هوا): داستان تمول بی حساب و کتاب عالمان دینی، ریشه دور و درازی دارد و تحقیقی جامع در خصوص نحوه تبادل پول در دنیای غیر مدرن دوره ها و قرنهای پیشین ایران را می طلبد که متأسفانه تاکنون از جانب کسی صورت نگرفته است. واقعیت تاریخی این است که بسیاری از عالمان بزرگ دینی - کسانی که ذره ای در مراتب بالای زهد و ایمان آنان تردید نداریم - متمول بوده اند. بی شک، بزرگانی چون سید شفتی، ملا علی کنی، میرزا حسن مجتهد تبریزی، آقا نجفی اصفهانی و... نمونه هایی از این کسان هستند، اما درنگ در زندگانی همه این بزرگان نشان می دهد که:

نخست آن که: ثروت آنان، بیش از آن که برای رفع حاجات و نیازهای خودشان به کار رفته باشد، در خدمت مردم تنگ دست بوده است. انفاق اموال زیادی از این بزرگان، بویژه به هنگام قحطی و خشک سالی به مردم، تا جایی که خود آنان به حد احتیاج می رسیدند، مؤید صدق گفتار بالا است.

دو دیگر: چرخش اموال، اعم از منقولات و غیر منقولات، در گذشته براساس سیستمی، به طور کامل متفاوت از سیستمهای امروزی بوده است. املاک و اموال در منازل عالمان دینی به ثبت می رسیده اند و مردم در بسیاری مواقع، از ترس دولتهای غارت گر و مستبد، اموال شان را به عالمان دینی که از سویی مورد وثوق و اعتمادشان بوده اند و از سویی دولتها جرأت زور و اجحاف گویی بدانها را نداشته اند، می دادند تا از آنان مواظبت کنند در خیلی از مواقع نیز بدانها هبه می کردند.

سه دیگر: در آن ایام، موقوفات نیز - هم به لحاظ ماهیت موضوع آنها و هم به لحاظ اعتمادی که مردم به عالمان دینی داشتند، به طور کامل در دست عالمان دینی بوده و در بسیاری از متن این موقوفات، که اینک نیز موجود است، واقف، عشر (یک دهم) درآمدهای وقف را به ملک شخصی متولی وقف (عالم دینی) اختصاص می داده است. در جامعه دینی که نوع مردم اهل وقف می باشند، طبیعی است که عالم مورد اعتماد مردم، بیش از هر کس دیگر ثروتهای موقوفی، هبه ای، امانی و نیز شخصی در اختیار داشته باشد. متأسفانه در تاریخ نگاری روشنفکری، بدون تفکیک منابع اقتصادی عالمان دینی، تنها با دیدن نتیجه، همان حکمی را بر آنها رانده اند که در تفکر تنگ مادی آنان می گنجیده است.

استناد به برخی گزارشها و تحلیلها در مورد ثروت آقا نجفی، شاید خالی از لطف نباشد. علامه الفت در خصوص نحوه

مصرف اموال آقا نجفی می نویسد:

(به ملک و مال مردم هرگز دست تجاوز و چشم طمع نداشت. به مدت عمرش از احدی یک دینار به رسم هدیه و رشوه، دست مزد و غیره به هیچ اسم و عنوانی نگرفت و نپذیرفت. ثروتش زیاده بر قدر حاجت و از عوائد املاکی بود که به تدریج خریده یا بدون مدعی شرعی و مزاحم قانونی به دست آورده است و بیش تر آن را به هزاران اشخاص از فقرای شهر اصفهان و غیره، تقسیم و انفاق نمود. بالخصوص در اواخر عمرش، قسمت مهمی از دارایی خود را به مستحقین انفاق و زیاد بر نصف باقی مانده را برای خیرات و مبرات وقف و وصیت نمود.)⁸⁰

بی شک، آقا نجفی شخصی متمول بود، اما ثروت وی بیش از آن که حتی در راستای منافع و نیازهای شخصی وی هزینه شود، در خدمت بینوایان و یتیمان و... بود. از همین رو بود که پس از رحلت ایشان، یکی از پرسوزترین مراسم عزاداری، مراسم متعلق به دویست نفر از اطفال یتیمی بود که آقا نجفی از آنها پرستاری و خوراک، لباس، ابزار درسی و... آنان را تهیه می کرده است:

(آنها با سر و پای برهنه و چشمهای گریان خاک بر سر کنان متصل در مسجد و اطراف در سیر بودند و همگی می گفتند: ای چرخ چرا بردی؟ بابای یتیمان را و این حال آنها، در این چند روز آتش به قلوب خاص و عام زده است.)⁸¹ از سوی دیگر، کاش نویسندگان تاریخ مشروطه، به روش (یک بام و دو هوا) تاریخ این نهضت ملی را نمی نگاشتند و با ملاکهایی ثابت، همه بازیگران این نهضت را مورد ارزیابی قرار می دادند که اگر چنین می شد، دیگر کسانی چون محمد ولی خان تنکابنی⁸² (سپهدار) که ملک زاده درباره وی می نویسد:

(یکی از ملاکین درجه اول مملکت بود و شاید در آن زمان ثروت مندترین افراد ایران بود، صدها ده و مستغلات و هزارها نفر رعیت و صدها نفر نوکر شخصی داشت و در درباریان ایران یکی از رجال مهم و برگزیده محسوب می شد.) و یا سردار اسعد بختیاری، که بزرگ ترین ملاک ایالت اصفهان بود و ثروت شان را جز در راه منافع شخصی شان، که نوعاً هم در تضاد با منافع ملی بود، مورد تمجید و تکریم⁸³ و امثال آقا نجفی که یک عمر در خدمت مردم بینوا بوده مورد خشم و غضب قرار نمی گرفتند. کینه و خشم جریان روشنفکری نسبت به عالمان مبارزی چون آقا نجفی، منحصر در نوشته های دولت آبادی نمی باشد، بلکه اکثر تاریخ نگاران مشروطه با امثال ایشان چنین معامله کرده اند. به عنوان مثال، نویسنده کتاب (تشیع و مشروطیت) درباره وی می نویسد:⁸⁴

(فرزند شیخ محمد باقر، شیخ محمد تقی، معروف به آقا نجفی) (متوفی 1332ق) نیز از روحانیون با نفوذ، ثروت مند، پول دوست و مستبد بود. باور عمومی بر این بود که آقا نجفی در جریان قحطی معروف اصفهان، مقدار زیادی از ارزاق را احتکار کرده بوده است. نیز باور عمومی بر این بود که او حاجی محمد جعفر - شهردار اصفهان - را که از آقا نجفی به خاطر احتکار غله انتقاد و برای مردم ناتوان و گرسنه ابراز دل سوزی کرده بود، به بابی گری متهم و در پیشگاه عموم او را تنبیه کرد!)⁸⁵

2-3. مبارزه با بابیه: در خصوص خاندان مسجد شاهی⁸⁶ و فرقه بابیه، نکته های ذیل مهم به نظر می رسد:
الف. مبارزه با فرقه بابیه در خاندان نجفی نهادینه شده بود به گونه ای که شیخ محمد باقر⁸⁷ پدر آقا نجفی، آقانجفی و حاج آقا نورالله هر کدام در مقاطع تاریخی مختلفی با این فرقه درگیر بوده اند و حتی برای رفع فتنه آنها به دیگر مراجع نیز متوسل شده و از آنها درخواست قتل و کفر آنها را کرده اند.⁸⁸ حتی در یک مورد، آقا نجفی فهرستی از بابیان واجب القتل را تهیه و به خود ناصرالدین شاه داده و از وی تقاضای قتل آنها را می کند.⁸⁹ به همین علت است که وابستگان و نسبت داده شدگان به این فرقه، از جمله یحیی دولت آبادی⁹⁰ خاندان نجفی را آماج تندترین خرده گیریها و انتقادهای خود قرار داده اند.⁹¹

ب. دست کم دوستد معروف و مهم تاریخی از هجوم و حمله فرقه بابیه به خاندان نجفی وجود دارد:
یکی خطابی است معروف به لوح ابن الذئب (پسر گرگ) که حسین علی بهاء ربیس بهائیان خطاب به آقا نجفی نوشته است.⁹²

و دیگری کتاب رؤیای صادقه⁹³ است که به همدستی قنصل گری روس در اصفهان، پس از رویدادهای محاصره قنصل گری روس در سال 1320 ق نوشته شده و در آن به آقایان نجفی و بلکه به همه علمای اسلامی و بویژه مذهب تشیع

ج. مبارزه خاندان نجفی با فرقه بابیه - که ساخته و پرداخته انگلیس بود - چندان بی مخاطره هم نبوده است. از کم ترین پیامدهای آن می توان به دو بار تبعید 95 آقا نجفی 96 در سالهای 1307 ق 97. به دستور ناصرالدین شاه 98 و 1323 ق به دستور مظفرالدین شاه اشاره کرد. 99 هنگام برگشت آقا نجفی به اصفهان نیز، وزیر مختار انگلیس سر درومند ولف، در نا مه ای به تاریخ 14 ذی القعدة 1307 برابر با 12 جولای 1890 م خطاب به امین السلطان از وی می خواهد تا از اعلی حضرت تقاضا کند، وی را از رفتن به اصفهان بازدارد. 100 امین السلطان نامه وی را برای شاه خواند و شاه نیز می گوید: (جواب بنویسید که این شخص را به تهران آوردند، برای این بود که او را از بعض کارهای فساد انگیز ممنوع و متنبه دارند و این مدت او را به طور خوب متنبه کردند و با جرأت این نوع کارها را نخواهد داشت. شما و تجار خارجه مطمئن می توانید باشید). 101

مبارزات خاندان نجفی با بابیه، باعث شده تا یحیی دولت آبادی، که خود بابی است، در تاریخ خود درباره وی بی مهری ورزد. در کتاب (فتنه باب) در خصوص بابی گری دولت آبادی آمده است: (فوت میرزا یحیی (صبح ازل) در هشتاد و دو سالگی در شهر اماگوستا در روز 29 آوریل 1912 میلادی اتفاق افتاد. او برای خود جانشین معین نکرد و فقط در تهران حاج میرزا هادی دولت آبادی و بعد حاج میرزا یحیی دولت آبادی وضع ریاست ماندنی داشت). 102

مرحوم حاج آقا منیرالدین بروجرودی، حکم بر کفر حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و ازلی بودن وی داده و آقای فشارکی هم آن را امضا کرده است. اصل این سند، در بایگانی راکد کتابخانه مجلس شورای ملی، موجود است و در کنگره پنجاهمین سالگرد شهادت مدرس در نمایشگاه اسناد در مجلس ارائه گردید. 103

شماری از مورخان بر این اعتقادند که حتی مشروطه خواهی افرادی چون دولت آبادی به خاطر حمایت استعمار انگلیس از مشروطه بوده است. از باب نمونه، کسروی در این خصوص می نویسد:

(ما اگر بخواهیم همبستگی ای را که میان بهاییان و ازلیان - دو گروه منشعب از فرقه بابیه - با مشروطه بوده، براستی روشن گردانیم، باید بگوییم: بهائیان هواخواه خودکامگی و ازلیان هواخواه مشروطه بودند... در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هواخواه آن می بود، از لیان پا به میان نهادند. ما تنها در این جا نام خاندان دولت آبادی را می بریم. حاجی میرزا هادی - پدر یحیی دولت آبادی - بزرگ این خاندان، نماینده صبح ازل در ایران بود. از آن سوی، چون دولت امپراطوری روس دشمنی با مشروطه نشان می داد، بهائیان با دستور عباس افندی عبدالبهاء، خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علی میرزا می بودند). 104

3-3. مبارزه با غرب: حیات کسانی مانند یحیی دولت آبادی، به رونق اندیشه ها و برنامه های استعماری در ایران وابسته بوده است و کسانی مانند آقا نجفی اصفهانی، از این روی، مورد بی مهری آنان قرار گرفته اند که هم متوجه خطر نفوذ استعمار و هم متوجه وابستگی این افراد به آن بوده اند. نمونه های بسیاری از برخوردهای شایسته و عزت مندان آقا نجفی با نمایندگان تفکر و سیاست غربی در دست داریم که اشاره بدانها خواننده متأمل را از عمق و شدت بی انصافی تاریخی که در حق وی روا داشته شده، آگاه می سازد. پیش از ذکر برخی از این موارد، لازم است به قضاوت مسترگراهام، قنصل انگلیس در اصفهان، درباره سیاست دانی آقا نجفی اشاره شود. وی می گوید:

(همانا اگر این مرد در انگلیس بود، ما او را وزیر خارجه می ساختیم).

و میرزا حسن خان انصاری در جلد سوم تاریخ اصفهان و ری می نویسد:

(یاد دارم که از سیاسیون درجه اول اروپا به اصفهان آمده بود، خدمت آقا نجفی، می گفت:

این آقا که خود را به صداقت می نمایاند، اگر اول نمره سیاسی لندن و پاریس بیاید، آقا او را مانند دستمال پیچیده و در جیب خود می گذارد).

سید جمال الدین اسدآبادی بعد از ملاقات با آقا نجفی می گوید:

(حرارتی که در کله این مرد دیدم، در بیسمارک ندیدم). 105

الف. تحقیر دیپلما های استعمار: اگر به شرایط اجتماعی آن روزگار ایرانیان در عطف توجه ویژه آنان به مسأله غرب، که

مقارن با غرب زدگی ایرانیان بوده است، توجه داشته باشیم، اهمیت سیاسی کسانی چون آقا نجفی اصفهانی در مبارزه با سیاستهای انگلیس و روس و تلاش برای جلوگیری از سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آنها بیش تر خود را نشان می دهد. نویسنده کتاب (تاریخ دخانیه) که خود از عالمان آن عصر بوده، درباره گسترش غرب زدگی در آن روزگار می نویسد: (به تدریج، مقام فرنگیان در ایران خیلی بلند و منتسبات فرنگستان خیلی دل پسند افتاده، چنان افعال و اطوار زشت و ناپسند فرنگیان در نظرها به زیبایی جلوه گرفت که مسلمان زادگان ایران، با آن وجدانهای سلیم و سلیقه مستقیم، قبایح افعال و اطوار ننگ مغزانه فرنگیان را از خود نیز به جلافت پیرایه ها بسته، با شوق وشعف هر چه تمام تر، شعار خود گرفته، سهل است که مایه مباهات خود دانسته، بدان قبایح نیز با مردم مملکت افتخار و مزیت جستند. آمیزش با فرنگی، بدین حدها نیز از مسلمانان قناعت نداشته کار مسلمان را به جایی رسانید که در ضمن تعریضات به علمای اسلام، افکار و خیالات فرنگستان را علوم و معارف حقیقی خواندند و علوم ومعارف اسلامی را، که سرچشمه هر چیز و فیض و سرمایه هر سعادت و نیک بختی و سبب پیوستن به عالم قدس و سرای انس و زندگانی به حیات مقدسه عقلیه است، اوهام جزئیّه گفتند؛ بحث و تحقیق علوم متعالیه را مشاجرات لاطائل و اباحت معکوس نتیجه نامیدند و خیالات فرنگیان را خروج از تنگنای مشاعر حیوانیت، به فضای واسع عالم انسانیت دانستند؛ اخلاق و آداب ستوده انبیاء(ع) را از آن رو که مبتنی بر التزامات ملّیه و تفرقه داشتن مؤمن از کافره و پاک از پلید است، اخلاق سبعیه و حالات وحشیه نام نهادند و رسوم و عادات فرنگیان را چون مبتنی بر آزادی مطلق و رهایی از قید هر التزام است، حالات حمیده و اخلاق پسندیده گرفتند؛ احکام و حدود شریعت الهیه را بر خلاف صلاح نوع بشر دانسته و منافی آبادی بلاد و آسایش عباد دریافتند و قوانین و نظامات فرنگستان را سراسر، مطابق احکام وجدان سلیم و مستقیم و نخستین شرط آسایش عباد و آرایش بلاد شمردند.)¹⁰⁶

در چنین روزگاری که غرب زدگی در ایران در حال گسترش بود، آقا نجفی اصفهانی به هنگام ملاقات با نمایندگان سیاسی غرب، از طریق برخوردهای تحقیرآمیز با آنان، تلاش می کرد تا ایرانیان را به اصالت ملی خودشان توجه دهد و حتی ویکتور برار، در کتاب (انقلاب ایران) می نویسد:

(فوریّه 1907، آقاجنّفی به هنگام مذاکره با منشی کنسول گری درباب لزوم فشار بر یهودیان و ارمنیان و حتی اروپاییان اصفهان در قبول لباس و آداب و رسومی که بیش تر با احترامی که به دین اسلام داشته باشد سازگار باشد، گفت وگو کرده است.)

بیا نویسنده کتاب (تاریخ اصفهان و ری) می نویسد:

(یاد دارم زمان قدرت بی منتهای قنسول گری روس در اصفهان، روزی ظل السلطان، به اجرای حکم آقا نجفی علیه یکی از بستگان قنسول گری، عذر آورده که قنسول مانع است. آقا نجفی همی تجاهل می فرمود و می گفت: قنسول چه چیز است؟ قنسول یعنی چه؟ همو می نویسد: از طرف بلژیکی ها یک نفر را به نام حیکاک به عنوان رییس مالیه به اصفهان می فرستند. روزی او به منزل آقا نجفی می رود و حتی نقل است که: با کفش وارد بر آقا می شود. آقا نجفی از روی بی اعتنائی اسم او را می پرسد و او جواب می گوید حیکاک. آقا می گویند: آقای حیکاک! یک مهر تقی برای من حک کن. این گفت وگو و تحقیر یک مأمور خارجی در محضر مجتهد شهر، تا مدتها ورد زبان مردم بوده است.)¹⁰⁷

ب. ممانعت از پناهنده شدن ایرانیان به بیگانگان: پناهندگی به یک سفارت خارجی در اندیشه دینی، نوعی حقارت به شمار می آید و مصداقی از سلطه بیگانگان بر مسلمانان - که به حکم آیه (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا) نفی شده است - شمرده می شود. به همین علت، عالمان راستین دین، ضمن این که خود از این گونه اقدامات، همواره و در همه شرایط، سرباز زده اند، تا آن جا که توانسته اند، مانع چنین اقدامی از جانب سایر مسلمین نیز شده اند. به عنوان مثال؛ روزنامه جهاد اکبر می نویسد:

(حضرت حجة الاسلام آقا نجفی فرمودند: امروز هم خبر آوردند بعضی از اهل سده می خواهند به قنسول گری انگلیس بروند و اظهار می نمایند که از بابت مالیات به ما هم اجحاف شده است. من فرستادم آنها را منع کردند، فعلاً آمده اند در مسجد شاه.)¹⁰⁸

وی حتی نسبت به پناهندگی یهودیان ایرانی به سفارت بیگانگان حساسیت نشان داده و در موردی این چنین، خطاب به

دولت وقت می نویسد:

(این یهودی - که صاحب خانه است - بر فرض این که خانه خود را به رعیت خارجه اجاره داده باشد، نمی تواند پناه به خارج ببرد. اجازه دادن هم منوط به امر مبارک است. اگر مسلمانها رعیت ایران هستند، یهودی هم رعیت است. مقرر فرمایند در خانه یهودی را گل بگیرند و مسدود نمایند. یهودی را هم تنبیه و حبس بفرمایید. این حکم ملت است. خارجه چه حق دارند که در احکام ملت مداخله نمایند؟ گویا خارجه می خواهد در اصفهان هم مثل سایر امکنه و بعضی از بلاد در احکام ملت ایران مداخله نماید، آنها را مأیوس فرمایید. این اعمال خارجه در اصفهان امکان برای خارجه نخواهد داشت. این شرط بلاغ است عرض شد.) 109

حاج آقا نورالله اصفهانی، برادر و شاگرد آقا نجفی، نیز تحت تأثیر روحیه ضداستعماری برادرش، در موارد مشابه چنین برخوردهایی داشته است. به عنوان مثال، وی در مورد عده ای از سربازان فوج چهارمحال بختیاری که به دلیل عدم دریافت حقوق دو ساله شان رهسپار کنسول گری روسیه تزاری شده بودند، در جلسه انجمن مقدس ملی اصفهان می گوید:

(باید از وزیر جنگ، حکم اخراج آنها را خواست که کسان دیگر مرتکب چنین کاری که اسباب بر باد دادن شرف ایرانیان است نشود. از اشخاصی که مثل این چند نفر سرباز جدید بی شرف به قنصل گری روس پناه برده اند، دوری کنید. امروز می توان گفت که رفتن این بی غیرتها به حمام مسلمین اشکال دارد. خداوند خود جزای اینها را بدهد.) 110

ج. مقابله با عزل و نصب های بیگانگان در ایران: از زمان قرارداد ترکمن چای، روسها به خود حق هر گونه دخالتی در ایران را می دادند. از جمله این گونه دخالتها دخالت روسیه در عزل و نصب برخی کارگزاران ایرانی در برخی نواحی ایران است. این عمل به قدری تکرار شده که دولت ایران نیزگو این که بدان اعتراضی نداشته است. در آخرین سال عمر آقا نجفی (1332)، بر سر ابقای حاجی محمد ابراهیم خان در جلفا، میان آقا نجفی و کنسول روس اختلاف پیش می آید. آقا نجفی بر عزل وی تأکید دارد، در حالی که قنصل روس طی نامه ای به حکومت فشار آورده و می نویسد:

(دوستدار درعجب است که با آن موارد یگانگی جناب امجد با قنصل گری، چگونه شده است که جلفا را به دیگری واگذار فرموده اند و حال آن که اهالی از خوش سلوکی جناب حاج مشارالیه، نهایت رضایت را دارند. بنابراین خواهش دارد همان مقام مودت و یک جهتی را منظور فرموده کما فی السابق به عهده جناب حاج مشارالیه مرجوع فرمایند.)

گزارش حکومت اصفهان به وزارت داخله، به روشنی محذور بودن حکومت را در این قضیه نشان می دهد: (محذوریّت حکومت را تصور فرمایید تا چه حد است؛ یک طرف آقایان علما جداً انفصال او را می خواهند، از طرفی قنصل گری اتصال او را تمنا می کند، با حالتی که حق با علما و غالب، از حاج مزبور متشکی بوده اند.)

به هر حال سرانجام، حکومت، درنامه ای به قنصل می نویسد:

(این که اظهار فرموده اید... عمل آن جا در هذ ه السنه نیز به آقای حاج محمد ابراهیم خان مرجوع شود... از طرف جناب شریعتمدار ملاذ الانام آقای نجفی، دامت برکاته، و سایر آقایان علما جداً تغییر ایشان را خواستار شدند که دوستدار، ناچار بر این اقدام شدم و الا در صورتی که بروز این مقدمه نشده بود، بدیهی است ایشان را منفصل نمی داشتم... در این باب، به واسطه محذورات فوق العاده نسبت به تأکید آقایان علما - خصوصاً جناب ملاذ الانام آقای نجفی - مجبور به انفصال آقای حاجی محمد ابراهیم خان شدم.) 111

3-4. رهبری مشروطه اصفهان: جریان روشنفکری در نهضتهای مهم قبل از نهضت مشروطه، از جمله نهضت میرزا مسیح مجتهد تهرانی، نهضت ضد ماسونی علما، نهضت تنباکو و... هیچ نقشی نداشته است. نهضت مشروطه نخستین نهضت از نهضتهای تاریخ معاصر است که جریان روشنفکری در آن نقش دارد. از قضا در این نهضت هم تا آن جا که مربوط به حرکت ملی و دینی می شود، نقش رهبری نداشته اند. تنها در مشروطه دوم (مشروطه غیر دینی) است که جریان روشنفکری سکولار از طریق رعب و وحشت، قتل و غارت، تبعید و تهدید و... توانست رقبای خود را کنار زده و خود، ناخدای کشتی نهضت شود. در این زمان، جریان روشنفکری عقده در حاشیه تاریخ بودن خود را از طریق تهمت و افترا به رهبران جریان مخالف خود - جریان دینی - ترکاند. آنان خود را در چاه تاریخ احساس می کردند، به جای این که به دنبال پیدا کردن طنابی برای بالا آمدن از آن باشند، تلاش کردند تا دیگران را هم به درون چاه بکشند. از همین رو، تلاش کردند تا در

مقام تاریخ نگاری، به رهبران جریان دینی، همان تهمتهایی را بزنند که خود زیبنده آن بودند، آنان در چند سطح و لایه اقدام کردند:

الف. انکار هر گونه نقش مثبت جریان دینی در تحولات تاریخ معاصر.

ب. اثبات نقش حاشیه ای جریان دینی در تحولات تاریخ معاصر.

ج. اثبات نقش منفی جریان دینی در تحولات تاریخ معاصر.

نمونه این تلاشها درباره آقا نجفی اصفهانی صورت گرفته است. جهت پاسخ به این نوع تاریخ نگاری، به گونه خلاصه به برخی تلاشها و کارهای ایشان در نهضت مشروطه و مبارزه با جریان استبداد اشاره می شود:

1. عزل امین السلطان از مقام صدارت اعظمی، از کارهای مهم اصلاحی عالمان دینی قبل از نهضت مشروطه بوده است. در زمان مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا، که امین السلطان نیز همراه وی بوده است، اعتراض عالمان دینی به برنامه های استبدادی امین السلطان و همسویی وی با استعمار خارجی بالا گرفت. آقا نجفی اصفهانی که در این ایام برای دومین بار از اصفهان به تهران تبعید شده بود، نقش رهبری عالمان مخالف حکومت استبدادی وقت را داشته است. حامد آلگار در این باره می نویسد:

(از جمله علمایی که در غیاب شاه، یا هنگام سفرش به اروپا در تهران بودند، یکی هم آقا نجفی بود که ظاهراً رهبری این مرحله از مخالفت علما با حکومت را به عهده داشته است.)¹¹²

جایگاه ویژه آقانجفی اصفهانی به اندازه ای بوده است که در کشاکش مخالفت وی با حکومت، سلطان عبدالحمید عثمانی، به طور رسمی، تلگرافی به آقانجفی مخابره کرده و اعلام می کند: هروقت لازم باشد، حاضر است به وی کمک کند.¹¹³

2. در جریان مهاجرت کبرای علما به قم، هیأت علمای قم، شخصی به نام آخوند ملا علی اکبر مجتهد را از قم به اصفهان نزد آقا نجفی اصفهانی فرستاده و از ایشان تقاضای مهاجرت به قم را می نمایند که از تلگرافی که ملا علی اکبر به قم می زند فهمیده می شود:

(حضرت آیت الله آقای نجفی ... چند روز است با سایر علماء اعلام تدارک حرکت دیده اند و عازم قم هستند.)¹¹⁴

اما به دلیل عقب نشینی دولت و پذیرش خواسته های علما و در نتیجه بازگشت آنان به تهران، این مهاجرت صورت نگرفت.¹¹⁵ برخلاف دیدگاه فوق، شماری از محققان تاریخ معاصر، بر این نظرند که آقا نجفی و حاج آقا نورالله، به درخواست متحصنین قم در مهاجرت کبرای سال 1323ق، به آن بلد هجرت کرده و در صدر رهبران مخالف استبداد قرار گرفتند.¹¹⁶ آنان برای اثبات این ادعای تاریخی، به نامه احمد قوام از طرف مظفرالدین شاه به نظام الدوله، حاکم قم احتجاج می کنند.¹¹⁷

3. آقا نجفی اصفهانی، در اعلامیه ای که در ذی قعدة 1325 به همراه شماری از علمای اصفهان منتشر می کنند، متعهد می شوند:

(به جان و مال و عرض و عمر، در این مقصد مقدس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی و انجمن ملی اصفهان، حاضر، و بدون ملاحظه شخصی و اغراض نفسانی به اقدام و اهتمام در انجام این مقصد مقدس، ساعی، و در تمام مطالب مرقومه تماماً ید واحده و لسان واحد باشند.)¹¹⁸

4. آقا نجفی اصفهانی، همچنین در اعلامیه هشت ماده ای، مجلس و حفظ شؤونات آن را بر همه لازم و آن را فوزی عظیم و از برکات امام عصر(عج) برمی شمارد.¹¹⁹ و در فتوای معروف خود به همراه سایر علمای اصفهان، در پی مشکلاتی که از جا نب مستبدین برای مجلس شورای ملی ایجاد شده بود، بیان می دارد که:

(الیوم ... مخالفت مجلس شورای ملی، شید الله ارکانه، به مثابه محاربه با امام زمان، علیه السلام، است.)

و پس از آن، اعلام می کند:

(محض حفظ اسلام و تقویت مجلس شورای ملی بایدمن به تهران حرکت کنم)

که البته با مخالفت دیگر علما روبه رو می شود و نیز مقرر می شود که به جای وی، آقایان حاجی میرزا ابوالقاسم زنجانی، میرزا محمد تقی مدرس و میرزا محمد علی کلباسی به تهران بروند.¹²⁰

5. آقا نجفی اصفهانی، نیز در مورد قشونی که محمد علی شاه برای رویارویی با مجلس و براندازی مشروطه به راه انداخته

بود، طی اعلامیه ای به همراه دیگر علمای اصفهان اعلام می دارد:

(چون امروز بقاء و دوام اسلام منوط به اساس مقدس مشروطیت است، به قانون شریعت مطهره اسلام این اشخاص مثل کسانی هستند که در کربلا اجتماع نموده اند و در صدد قتل امام مظلوم برآمده اند.) 121

4. میرزا حسن مجتهدی تبریزی، مؤسس مشروطه تبریز

آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی، فرزند حاجی میرزا باقر مجتهد امام جمعه، برادرزاده حاجی میرزا جواد آقا مجتهد، و عموی حاجی میرزا عبدالکریم آقا، امام جمعه تبریز است. وی از خاندان علم و فقاقت بوده است.

بسیاری از افراد این خاندان، از بزرگان علمی - فقهی عصر خود به شمار می رفته و همه آنان دارای پایگاه اجتماعی قوی و گسترده ای بوده اند. شهرت مجتهد و خاندان وی، از مرزهای ایران فراتر رفته بود؛ چنانکه عبدالرحمن کواکبی، نویسنده مشهور عرب، در کتاب ام القرى، 122 نمایندگی ایران شیعه را در مجلس منعقد در مکه، به مجتهد تبریزی داده است. 123 مجتهد تبریزی، تحصیلات عالی خود را در محضر بزرگانی چون: حاج میرزا محمد حسن شیرازی (معروف به میرزای بزرگ شیرازی، پرچمدار نهضت تحریم) سید حسین کوه کمری، آخوند ملا علی نهایندی، شیخ حسن مامقانی و... گذرانده است. وی در سنین جوانی به درجه اجتهاد نایل شد. تشریح الاصول، کتاب الطهاره و رساله ای در مقدمه واجب، برخی از تألیفات اوست. وی در عصر خود، مقام علمی بالا و مشهوری داشته است. چند نقل تاریخی ذیل، به آسانی می تواند این ادعا را اثبات کند:

الف. آیت الله مامقانی، استاد مجتهد در مورد او می گوید:

(عجب دارم از همشریهای خود که با وجود مردی مثل او، به نجف توجه دارند.) 124

ب. پس از آشوب ذیحجه 1324 ق. تبریز در مخالفت با محمد علی شاه برای اخذ مشروطه نامه، قرار شد بین مجلس شورای تهران و حکومت تبریز مذاکراتی صورت گیرد. ثقة الاسلام پیشنهاد کرد که نماینده حکومت تبریز، مجتهد تبریزی باشد. برخی گفتند: (تنها مجتهد نباشد؛ بلکه تمامی علما باشند.) ثقة الاسلام در پاسخ گفت: (جناب مجتهد، تمام علماست.) 125

ج. نویسنده کتاب زندگی نا مه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی می نویسد:

(ایشان در زمان خود، اعلم و اسن مجتهدین عهد خود بوده و قضاوت و فتاوی فقهی عمیق و وسیع داشته و در معضلات شرعی و فقهی چیره دست تر از دیگران به شمار می رفته است.) 126

جایگاه اجتماعی ویژه مجتهد تبریزی در عصر مشروطه را نکته های ذیل به خوبی نشان می دهد:

الف. در اوایل مشروطه (1324 ق) که آزادی خواهان تبریز جمع شدند تا اعتراض شان را به برخی اعمال مخالف مشروطه، که از سوی دربار صورت گرفته بود، اعلان کنند، تلگرافی تهیه شد تا برای شاه و نیز برای عالمان تهران ارسال شود. میان این اجتماع کنندگان، مجتهد تبریزی نبود. این امر باعث شد تا ثقة الاسلام، تلگراف را تا زمان حضور وی مخابره نکند. او معتقد بود که اگر مجتهد و امام جمعه (میرزا عبدالکریم) در جمع اجتماع کنندگان نباشند، در نظر تهرانیان اثر سوء خواهد داشت. 127

ب. در سالهای 1325 و 1326 قمری که مجتهد در تهران تبعید بود، مردم آذربایجان، بارها از مقامات تقاضای بازگرداندن وی را به تبریز کردند و این امر، به خوبی از سخنان سید عبدالله بهبهانی (پیشوای مشهور مشروطه) نمایان است:

(در باب جناب حجت الاسلام، آقای حاجی میرزا حسن آقا، اهالی آذربایجان استدعا کرده و استغاثه نموده اند که تشریف ببرند؛ چون در واقع، پیشوا و آقای مملکت هستند و خوب نیست [مردم آن ایالت] بیش از این بی پیشوا باشند.) 128

ج. مجتهد، هنگام بازگشت اوایل ربیع الاول 1326 ق. حرکت کرد و اواخر آن وارد تبریز شد. علت به دراز کشیدن مسافرت این بوده که مجتهد در این مدت طولانی ازسوی مردم در شهرهای در مسیر پذیرایی می شده است. در روز ورودش به تبریز نیز از وی استقبال باشکوهی شده است. ثقة الاسلام در کتاب مجمل الحوادث و در نامه خصوصی دیگر می نویسد:

(از باسمنج سوار تخت روان بوده و از باغ حاج سید مرتضی تا باغ حاج ابراهیم و از آن جا تا خانه خودشان، تخت را به سر دوش، مردم حرکت می داده اند.) 129

د. در سال 1329 ق که اولتیماتوم روس (1911 م) به ایران تحویل داده و پای استقلال کشور مطرح شد، انجمن تبریز که

نیک می دانست وجود مجتهد در اتحاد مردم بسیار مؤثر است، در نامه هایی از مجتهد، که در حالت ناراحتی به محل زمینهای خود در (کندرود) رفته بود، خواستند تا به شهر بازگردد. 130

هـ. زمانی که انجمن ایالتی تبریز، مجتهد را به (کندرود) تبعید کرده بود، همچنان مردم تبریز، دعاوی مهم خود را به او حواله می دادند و اسناد مهر شده به مهر او را تا حد اسناد رسمی قبول داشتند و با این که 30 سال تمام قضاوت کرد، توانست وجهه اجتماعی خود را محفوظ بدارد، به طوری که کسی از موافق و مخالف در این خصوص به وی نسبت اشتباه و سوء نیت و جهل نداده است. این امر نشان می دهد که حتی مخالفان وی، اعتبار و منزلت او را قبول داشتند. 131 و. کسروی که در جای جای نوشته هایش، وقایع تاریخی را به گونه ای تحلیل کرده است که کوتاهی ها، خیانتها و... همه به پای مجتهد تمام می شود، او را (بزرگ ترین عالم مردم دار تبریز) معرفی می کند و تقی زاده نیز به (فضل و تقوا و پاکی مهر) مجتهد و نیز (انصاف و تواضع علمی) وی اعتراف دارد. 132

رهبری با تدبیر، پای بندی به شریعت، مخالفت با استعمار و... که باعث شده تاریخ نگاری روشنفکری او را نیز همانند هم سلکان وی، مورد بی مهری قرار دهد. پاره ای از نسبتهای ناروا که نثار وی شده به شرح زیر است:

1-4. حمایت از دربار و استبداد: به چند متن تاریخی مرتبط به این بحث توجه شود:

الف. ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران می نویسد:

(در تاریخ 19 جمادی الاول 1326، مجتهد، مستبد معروف، که زمانی به تهران رفته و با دستورات محمد علی شاه به تبریز مراجعت کرده بود، در خانه خود، دعوتی از کلیه ملاهای مستبد و هواخواهان محمد علی شاه و سید هاشم معروف و اعضای انجمن اسلامی نمود و نطق مفصلی ایراد کرد که مفهوم آن این بود که چون مشروطیت مخالف مذهب اسلام است، لذا شاه اسلام پناه، مصمم شده است که مشروطیت را براندازد و این کانون فساد را از میان بردارد و ما روحانیون تبریز، که با نیات شاهانه موافق هستیم و مشروطه را مخالف دین اسلام تشخیص داده ایم، خوب است تلگرافی به شاه کنیم و همصدا بودن خود را به آن اعلیحضرت اعلام نماییم. عموم ملاها که در آن مجلس حضور داشتند، گفته مجتهد را تصدیق کردند و صورت تلگرافی، که قبلاً تهیه شده بود، برای مخابره به تلگرافخانه فرستادند.) 133

ب. کسروی نیز می نویسد:

(پس از فتح تهران و فرار محمد علی شاه به استرآباد، مجتهد تبریزی به سفارش افراد بدنامی چون: صمد خان، رشیدالملک و... و با همکاری سایر ملایان، پالکارهایی با عبارات: (ما مردم تبریز همگی پادشاه خودمان محمد علی شاه را می خواهیم)، (زننده باد محمد علی شاه) و... نوشتند و نیز برای پادشاه انگلیس و امپراتور روس تلگرافهایی فرستادند و از آنها بازگرداندن محمد علی شاه را درخواست کردند.) 134

ج. کسروی، داستان تاراج ده قراچمن را که در جریان آن گفته می شود: سه بچه و چند زن مرده اند، به گونه ای نقل می کند که از آن برمی آید مجتهد به نظام الملک دستور داده است تا برای دفاع از حاجی محمد علی (دهدار قراچمن) به این جنایت دست بزند. و سپس از این نقل چنین نتیجه می گیرد:

(از این آگاهی داستان رنگ دیگری پیدا کردم و مردم پی به راستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بدخواهی آغاز کرده [است].) 135

د. کسروی می نویسد:

(یکی از گرفتاریهای زمان خودکامگی، انبار داری بوده که انبارداران به طور معمول گندمها را نمی فروختند، تا نان کمیاب و در نتیجه گران شود. دستگاه حکومت نیز چون خودش در زمره این انبارداران بود، با این کار برخورد جدی نمی کرد. ملایان نیز از این دسته بودند. از میان ملایان، حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی و امام جمعه، به این کار شناخته شده بودند. از این دو، مجتهد بیزاری کرده، گناه را به گردن پسرش حاجی میرزا مسعود می انداخت؛ اما امام جمعه، به این کار هم نیازی نمی دید.) 136

هـ. وقتی محله دوه چی را مجاهدان مشروطه خواه فتح کردند، مجتهد به همراه حاجی میرزا محسن مجتهد و رحیم خان راه فرار در پیش گرفتند و به اردوی عین الدوله پناهنده شدند. 137 و. مجتهد رئیس مستبدان تبریز بود و عده بی شماری قداره کش و مسلح به دور خود جمع کرده بود و برای تضعیف

مشروطه خواهان، آنان را تکفیر می کرد. 138

ز. مجتهد از ربیع الاول 1325 از تبریز خارج شده و تا یک سال یا 13 ماه در تهران مانده و در آخر ربیع الثانی 1326 به اشاره محمد علی شاه به تبریز برگشته (10 خرداد 1287) 139
ملک زاده می نویسد:

(حاجی میرزا حسن آقا مجتهد مستبد معروف... با دستورات محمد علی شاه، به تبریز مراجعت کرده بود.) 140
(محمد علی شاه برای تکمیل نقشه خود، وسائل مراجعت مجتهد و امام جمعه را فراهم کرد. به دستور محمد علی شاه، مجتهد با بهبهانی بنای دوستی گذارد و بهبهانی او را به مجلس برد و به مجلسیان اطمینان داد که جناب مجتهد، مخالف مشروطه نیستند و اگر به تبریز مراجعت کنند، به واسطه نفوذی که دارند می توانند آشوب را خاموش کنند و ممتازالدوله، رئیس مجلس هم حمد و ثنایی از مجتهد کرد و بعضی از وکلای دست نشانده محمد علی شاه تمجید زیادی از او کردند. بهبهانی و طباطبایی او را مرد وطن دوست و دلسوز ملت خواندند. انجمن آذربایجان که او را مرد بدخواه و پستی می دانست، تلگرافات چند به تهران نمود و مخالفت خود را با بازگشت مجتهد اعلام داشت؛ ولی کار از کار گذشته بود و مجتهد به نزدیک تبریز رسیده بود.) 141

حسین فرزند نیز امر مراجعت مجتهد به تبریز را که از سویی با فشار و درخواست مردم شهرهای گوناگون، مثل تبریز، زنجان، تهران و... از سویی با رایزنیهای مکرر مجلسیان تهران، سران آزادی خواه تبریز مثل ثقة الاسلام 142 و... بود، چنین تحلیل می کند:

(یکی دیگر از نقشه های محمد علی شاه، مراجعت دادن امام جمعه و مجتهد به تبریز بود.) 143

اما اسماعیل امیرخیزی، نویسنده کتاب قیام آذربایجان و ستارخان می نویسد:

(در حالی که مجتهد در شمیران بود و اظهار بی طرفی می کرد، محمد علی میرزا، باطناً بدون آن که در ظاهر اقدامی بکند، اسباب مراجعت وی را به تبریز مهیا می کند.) 144

هر چند امیرخیزی مراجعت مجتهد را نقشه ای برای تقویت قدرت میرهاشم می داند؛ اما این نقل وی می رساند که حتی اگر امر مراجعت مجتهد به دستور محمد علی شاه هم بوده باشد (که البته با توجه به نامه های ثقة الاسلام و درخواستهای مکرر مردم تبریز و زنجان و... که برخی از آنها ذکر شد، این قول بسیار بی وجه می نماید) باز هم می توان گفت که خود مجتهد از این نقشه آگاهی نداشته است.

ح. ملک المتکلمین در جلسه ای، که کشتن شیخ فضل الله در آن به تصویب رسیده بود، به سه علت با این کار مخالفت کرده که، دلیل سوم او این بوده است:

(محرک دستگاهی که بر ضد مشروطه و آزادی به کار افتاده است، محمد علی شاه است و اوست که شیخ فضل الله و دیگران را با پول و نوید برانگیخته است؛ همچنان که رحیم خان و قوام الملک شیرازی، اقبال السلطنه ماکویی، شیخ محمود ورامینی، حاجی میرزا حسن مجتهد و سید یزدی و حاج آقا محسن عراقی و جمعی از رؤسای ایل بختیاری و کلهر و سنجابی و ایل شاهسون و هزارها از این گونه افراد را بر ضد مشروطیت قیام داده و آنی از تحریک آنها غفلت نمی کند.) 145

متأسفانه یکی از انحرافهای عصر مشروطه این است که فقط دو خط خاص: یعنی ترقی و ارتجاع، یا آزادی خواهی و استبداد را ترسیم می کردند؛ بدین معنی که اگر کسی ذیل یکی از این دو عنوان جای نمی گرفت، حتماً او را ذیل دیگری جای می دادند. در این تلقی، هرگز به خط سومی فکر نمی شود؛ یعنی پرسیده نمی شود:

آیا نمی توان خط سومی، مثلاً خط تعالی را در نظر گرفت که افزون بر ترقی، چیزی هم اضافه داشته باشد؟

بیا آیا نمی توان کسانی را تصور کرد که ضمن مخالفت با دربار و استبداد، مشروطه خواهان غرب زده و غرب گرا را هم قبول نداشته باشند. 146

مجتهد در ابتدا با مشروطه خواهان بود؛ اما وقتی عده ای از آنان افراط کردند، با آنان مخالفت کرد. این مخالفت به معنای همکاری با دربار و استبداد نبود؛ بلکه برعکس، قرینه ها و بلکه ادله ای موجود است که ثابت می کند، نه تنها مجتهد با دربار همکاری نداشته و بدان وابسته نبوده است، بلکه در موارد متعددی رویاروی آن ایستاده است:

الف. مجتهد، در قیام عدالتخواهی صدر مشروطه، شرکت فعال داشته است؛ همان که نوک پیکانش، استبداد درباری را نشانه گرفته بود و اگر مجتهد به دربار وابسته می بود، نباید در این قیام شرکت می کرد.

ب. زمانی که محمد علی شاه در ذیحجه 1324 ق بدون دعوت از اعضای مجلس شورا، در تهران تاج گذاری کرد، این عمل در اذهان عمومی توهین به مجلس تلقی شد و از شاه چهره ای مستبد و بی اعتقاد به مشروطه تصویر کرد. تقارن این خبر با اخباری که از استبداد و خشونت برخی حاکمان بلاد می رسید، شورش عظیم بر ضد شاه در تبریز به پا کرد. مجتهد به نحوی آشکار با معترضان هم آوا شد و حتی در مرحله ای، سخن از تبدیل رژیم به جمهوری 147 پیش آورد که در آن برهه، سخنی بسیار تند و خطرناک قلمداد می شد. 148

و نیز در همین خصوص، طبق نامه 27 ذیحجه 1324 ق که ثقة الاسلام به مستشارالدوله می نویسد، مجتهد، فردی را به دنبال ثقة الاسلام می فرستد و او را به تجمع مردم در تلگراف خانه می کشاند، که آشکارا ابراز می داشتند، ما شاه را در صورت مخالفت با مشروطه نمی خواهیم. 149

ج. مجتهد که در آغاز مشروطه اجازه داد 20 خروار از غله وی به وسیله مشروطه خواهان در اختیار مردم قرار گیرد، پیش از مشروطه، هرگز اجازه نمی داد دولت، غله های وی را انبار کند و می گفت: به مصرف بخور دیوانیان می رسد، نه تدارک زمستان بیوه زنان. 150 این امر به روشنی می رساند که اگر مجتهد به دربار وابسته می بود. دست کم یک بار اجازه می داد تا دولت از غله های وی استفاده کند.

د. مجتهد در ایام اقامت خود در تهران با آن که از مشروطه چپان بریده و تکیه گاه مهم خود در برابر دولت و دربار را از دست داده بود، از دیدار با شاه پرهیز کرد؛ به گونه ای که مایه گله مندی زیاد شاه شد. وقتی هم که پس از شکوه بسیار، شاه با وی دیدار کرد، شاه در گفت و گو با مجتهد از علاقه خود به مشروطه یاد کرد و همان روزها نیز به مجلس رفت و در حمایت از مشروطه قسم خورد. 151

هـ. مجتهد در تبریز به استقلال از دولت و دربار شناخته می شد؛ به همین علت وقتی مردم و عالمان تبریز به محمد علی شاه تلگراف زدند و از او در بازگرداندن مجتهد به تبریز استمداد کردند، ثقة الاسلام ناراحت شد و این تلگراف را بی مورد دانست و گفت: (بهتر بود تلگراف را به مجلس شورا می زدند، نه به شاه). وی در توضیح نظر خود، از معروفی حضرت مجتهد به طرفداری استقلال از دولت و دربار یاد کرد. 152

افزون بر مخالفت مجتهد با مشروطه خواهان افراطی که علت آن گذشت، دلیل دیگری که مجتهد را براساس آن به همکاری با دربار و استبداد آن متهم می کنند، این است که وی در دوران موسوم به استبداد صغیر، جانب قشون اعزامی از تهران را گرفت. ناآگاهان از روی جهل و برخی دیگر از روی تجاهل تصور کردند که مجتهد با دربار ساخته است؛ اما بنا به ادله و شواهدی، این اتهام نیز بر او وارد نیست:

الف. حقیقت این است که یگانه غرض مجتهد از این همسویی، بهانه ندادن به روسها برای حمله به ایران با عنوان دفاع از امنیت اتباع خویش بوده است؛ گرچه روسها به اشغال تبریز اقدام کردند. ثقة الاسلام این حيله و ترفند را دریافته بود و در نامه ای که در تاریخ اول جمادی الاول 1325 ق به مستشارالدوله نوشت، به دخالت روسیه در امور گمرکی و مالی و امنیتی تبریز و نیز احتمال لشکرکشی قشون روسی به تبریز اشاره کرد. 153 البته می توان احتمال به نسبت دقیق دیگری را هم مطرح کرد و آن این که مجتهد نیز همچون شیخ فضل الله در این مقطع تاریخی، حاکمیت استبداد داخلی را بر مشروطه طلبی که به حاکمیت استعمار خارجی می انجامید، ترجیح می داد و بر این اساس، درصدد بود تا دفع افسد(استعمار خارجی) با فاسد(استبداد داخلی) کند. آن چه را می توان مؤید این احتمال دانست، این است که مجتهد، حتی پیش از مطرح بودن حمله روسها به ایران نیز جانب دربار را می گرفت.

ب. مجتهد، هرگز به غارت گری و چپاول قشون دولتی و حمله آنها به مردم و منازل شان راضی نبود؛ بلکه بارها بدین سبب به سر دسته نیروهای دولتی(رحیم خان چلبیانلو) اعتراض کرد و طبق نقل ثقة الاسلام، یک بار پس از شنیدن اخبار مربوط به تعرض افراد دولتی به مردم بی گناه فرمود:

(اگر وضع این گونه ادامه یابد، من در شهر نمی مانم.)

وی سپس افرادی را برای رویارویی با دولتی ها به منظور باز پس گرفتن اموال مردم می فرستد. 154

ج. نیروهای دولتی هنگام غلبه بر تبریز، از آن جا که جرأت حمله به منزل مجتهد را نداشتند، به منزل داماد وی ریختند و خانه را غارت و چپاول کردند. 155

د. نامه صمدخان شجاع الدوله (حاکم تبریز) به شماری از عالمان نجف و گله مندی وی از مجتهد، با عبارت (با کمال تأسف به کلی از معزّ الیه سلب عقیده نموده) 156، به خوبی نشان می دهد که نه تنها مجتهد با دربار همکاری نداشته، بلکه مورد طرد و بی مهری آنان نیز بوده است. 157

4-2. خون ریزی و مشارکت در قتل مردم بی گناه: نسبت دادن قتل و کشتار مردم به مجتهد، می تواند یادآور نسبت دادن تاریخی قتل و کشتن عمار یاسر به دست امام علی (ع) باشد. در جنگ صفین، وقتی میان لشکر معاویه، این حدیث مبارک پیامبر خاتم (ص) که خطاب به عمار یاسر می فرماید: (تقتلک فئۃ باغیه) 158 پخش شد، معاویه و دستیار سیاسش، عمروعاص، با تفسیری کاملاً انحرافی و خلاف ظاهر از این روایت شریف، خود را از پیامدهای سوء انتساب قتل عمار یاسر رهانیدند. آنان روایت را این گونه توجیه کردند که: چون علی (ع) عمار را با خود به این جنگ آورده، پس در حقیقت او سبب کشتن عمار شده است! در تحلیل های ارائه شده در خصوص کشتار مردم در نهضت مشروطه نیز برخی به توجیهی مشابه این دست زده اند. مشروطه خواهان افراطی که هر کدام برای رسیدن به هدفی خاص، که به طور عمد غیراز استقرار مشروطه در کشور بود، به صورت کاسه هایی داغ تر از آتش درآمده بودند، و برای آن که در آینده به خیانت متهم نشوند، از ابتدا صحنه را به گونه ای ترسیم کردند که همه تقصیرها را به گردن روحانیان و مشروعه خواهان بیندازند و همه آثار مثبت نهضت را به خود منسوب کنند؛ به طور مثال، یکی از مسایلی که می توانست در آینده به گونه ای تحلیل شود که برای مسببان آنان دردسر ایجاد کند، مسأله کشت و کشتار مردم بی گناه بود؛ از این رو، برخی از آزادی خواهان یا طرفداران آنها بی آن که هیچ گونه دلیلی ارائه دهند، این کشت و کشتارها را به مخالفان خود و از جمله مجتهد تبریزی نسبت دادند.

کسروی در این خصوص می نویسد:

(باید گفت: گناه این خونریزیها، بیش از همه به گردن این مرد [میرهاشم دوه چی] و ملایان اسلامیة نشین بود.) 159
امیرخیزی نیز می نویسد:

(در انجمن اسلامیة، ضارب سید هاشم را به طرز فجیعی کشتند. به طوری که می گویند، قاتل میخ چوبینی را در گوش ضارب کرد و با پتک چنان زد که از سوراخ گوش دیگرش بیرون رفت.) 160
با توجه به این که مجتهد بر انجمن اسلامیة نظارت داشت، این مطلب، بی گمان نادرست است؛ از سوی دیگر، خود امیرخیزی، از قول حاجی میرزا علی نقی (از اعضای انجمن ایالتی تبریز) نقل می کند:
(حتی آن روز که مجتهد با صراحت، بنای مخالفت با مشروطه را گذاشت، خانه وی مملو از آقایان عالمان بود.)
با توجه به این مطلب، چگونه ممکن است همه این آقایان عالمان، دین خود را بفروشند و در برابر این اعمال ضد انسانی (با فرض اثبات) سکوت اختیار کنند؟

4-3. جاسوس و همکار روس: برخی از نقل های تاریخی ارائه شده برای اثبات این مدعا عبارتند از:

الف. نصرت الله فتحی در کتاب زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی به نقل از علمداری می نویسد:
(زعامت متشرعین را اولاد میرزا احمد که بنام ترین آنها، مرحومان: حاج میرزا جواد و حاج میرزا حسن مجتهد باشند، در دست داشتند و اینها درخفا، طرفدار سیاست شمالی (روسیه زمان تزار) بوده اند.)
سپس می نویسد:

([این که] امپراتور روسیه بر اثر تقاضای حاج میرزا جواد آقا، مقصر تبعیدی به سبیری را بخشوده و آزاد می نماید. 161
برای این بوده است که در افواه شایع شود مجتهد مزبور به قدری نفوذ کلمه دارد که حتی امپراتور روسیه هم اوامرو مراجعات او را محترم می شمارد، یا از او حساب می برد. شاید هنوز هم کسانی اعتقاد داشته باشند که قدرت شریعت، در همان زمانها [زیاد] بوده است و دیگر متوجه نباشند که آن احترام ظاهری و آزاد کردن چند تبعیدی یا به طور غیر مستقیم بزرگ کردن مجتهد طرفدار سیاست خود، مقدمه ای برای کارهای آینده بوده است؛ آن چنان که همین پذیرش تقاضای مجتهد و آزاد ساختن زندانیها، بعدها در امر رژئی (انحصار توتون و تنباکو) نتیجه بخش می شود؛ یعنی بذری که سالها

پیش کاشته شده بود، به ثمر می‌رسد و با اشاره و ایمای همان سیاست‌پشتیبانی‌کننده، علم تحریم تنباکو با دست میرزا جواد آقا برافراشته می‌شود. از طرف دیگر می‌بینیم که هنگام تعمیر مسجد صاحب الامر تبریز، از طرف چارلی(کنسول انگلیس) کمک مادی می‌شود و حتی معروف است که مستر استیونس(کنسول بعدی) یک چهل چراغ تقدیم آن مکان می‌کند. 162

ب. چون روسها، ناصرالملک و بختیارپها را در خدمت انگلیس می‌دیدند، بر آن شدند تا در برابر ناصرالملک، از سعدالدوله که می‌توانست به آنها تکیه کند، حمایت کنند. برای این منظور، جرعه کار را مجتهد زد. او با همراهی سایر ملایان و تحریک بازاریان، ابتدا بازارها را بستند؛ و سپس به تهران و پطرزبورگ تلگراف زدند و اعتراض خود را از ناصرالملک اعلام کردند. 163

ج. حاجی میرزا مسعود(پسر بزرگ مجتهد) مسؤول دفتر زناشویی و مرگ و میربستگان روسی بود! 164

د. مجتهد، زمینه را برای درآمدن سپاه بیگانه آماده، و خود را آلت دست میلرو و دنسکی ساخته بود. 165
همه این ادعاها را می‌توان تنها در یک تحلیل پاسخ گفت: همان گونه که گذشت، از آن جا که در آن زمان فقط دو خط استبداد و آزادی خواهی ترسیم شده بود و لاغیر، هر آن کسی که مخالف به اصطلاح آزادی خواهان قرار می‌گرفت، به همکاری با استبداد متهم می‌شد و چون در آن زمان، نماد استبداد، محمد علی شاه بود و روس او را حمایت می‌کرد، هر کسی که به همکاری با استبداد متهم می‌شد، به تبع، به جاسوسی برای روس نیز متهم بود؛ به همین علت است که مشروطه خواهان افراطی، همه مخالفان خود، اعم از شیخ فضل الله نوری، ملا قربانعلی زنجانی، حاجی خمامی رشتی، مجتهد تبریزی و... را چون با آنان مخالف بودند، اولاً به همکاری و معاودت استبداد و ثانیاً به همکاری با روس متهم می‌کردند، و این همه، هیچ نیازی به ارائه اسناد و مدارک نداشت؛ بلکه فقط مخالفت با مشروطه خواهان برای این اتهامها کفایت می‌کرد.

پی نوشتها:

1. تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی/120، امیرکبیر، تهران، چاپ دهم، 1371.
2. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت/462، خوارزمی، تهران، چاپ هشتم، 1378.
3. ایران شناسی را، به عنوان مجموعه ای از مطالعات منظم و علمی مربوط به وجوه گوناگون تمدن، فرهنگ و تاریخ ایران، اروپاییان بنیاد کردند و از این جهت، یکی از عقایدی که درباره علت وجودی آن از دیرباز رواج داشته، آن است که ایران شناسی، همچون شاخه های دیگر شرق شناسی غربی، جزئی از تمهیدات استعمار برای تسلط بر شرق بوده است.
4. جریانهای اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، سیمین فصیحی/74، نوند، مشهد، چاپ اول/1372.
5. منابع اصلی و دست اول تحقیقات ایران شناسان، تا حدود زیادی مثل منابع شرق شناسی، دیپلماتها(کارمندان دولتی)، تجار، افراد ماجراجو، ثروت مندان جهانگرد، میسیونرهای مذهبی و... است.
6. مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران، موسی نجفی/22، منیر، تهران، چاپ اول/1378.
7. البته در ایران، علاوه بر روش تاریخ نگاری و شرق شناسی، سه جریان و روش دیگر تاریخ نگاری نیز وجود داشته است: تاریخ نگاری مارکسیستی، تاریخ نگاری ناسیونالیستی و تاریخ نگاری علمی.

مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران/119.

Ann K.S.Lambton.7

Nikki R.Keddie.8

Hamed Algar.9

F.R.C.Bagler.10

11. تشیع و مشروطیت، عبدالهادی حائری/2-3، امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، 1381.

12. یکی از محققان تاریخ معاصر در خصوص جایگاه و نقش مرجعیت محلی در عصر قاجار می‌نویسد:
(در تمام دوره تاریخ مذهبی ایران، بویژه از عصر صفویه به بعد که مفهوم تازه ای از مجتهد و مجتهد الزمانی شکل گرفت، جامعه مذهبی ایران، تابعی از مرجعیت دینی به شمار می‌آمد. بدین معنی که در تصمیم گیریهای عمومی جامعه، غیر از

آن چه که به حکومت مربوط می شد، قدرت مرجعیت در آنها به ایفای نقش می پرداخت. این بخش به لحاظ تأثیرگذاری در جامعه، ساز و کار مخصوص به خود داشت و همان گونه که ساختمان دارالحکومه و دارالاماره در اختیار نماینده دولت مرکزی بود، (بیت مرجعیت) نیز به عنوان مرکز ثقل این بخش از تصمیم گیریها عمل می کرد. در نیمه دوم قاجار، دو سیستم مرجعیت (عمومی) و (محلی) پدید آمد، به طوری که سامرا و نجف مرکز مرجعیت عمومی بود و در شهرهای بزرگ ایران و حتی کوچک آن، یک یا چند مجتهد تحصیل کرده نجف یا مراکز دیگر، در ارتباط با مرجعیت عامه و در قالب مرجعیت محلی، به ایفای نقش می پرداختند)

جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، رسول جعفریان/33، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ چهارم، 1380.

13. ناسخ التواریخ، محمد تقی لسان الملک سپهر، ج1/456؛ ج2/598، اساطیر، تهران، چاپ اول، 1377.

14. گویا روال سید این گونه بوده است که بعد از همه محاسبات برای اجازه حکومت کردن به حاکمان دولتی در اصفهان، استخاره می گرفته و در صورت مقبول، اجازه فعالیت بدانها می داده است.

15. سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی/134، اشراقی، تهران، چاپ سوم 1356، به نقل از مشروطه ایرانی، دکتر ماشاءالله آجودانی/101، چهل اختران، تهران، چاپ چهارم، 1383.

16. برای اطلاع از کم و کیف اجرای حدود توسط سید شفتی، ر.ک: قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی/146-149، حضور، قم، چاپ اول، 1380.

17. موقعیت ویژه سید شفتی به اندازه ای بوده است که در مواقع سختی، حتی حکومتی ها نیز از ترس شاه و دیگر مخالفان خود در خانه وی بست می نشستند. به عنوان مثال، در این خصوص می توان به بست نشستن عبدالله خان امین الدوله در خانه وی اشاره کرد.

ناسخ التواریخ، ج2/628، 632.

18. مشروطه ایرانی/99.

19. همان/100.

20. دین و دولت در ایران، حامد آلگار/81-84، توس، تهران، چاپ اول، 1365.

21. این حقیقت را زین العابدین مراغه ای در سیاحت نامه ابراهیم بیگ/164 به گو نه افسانه آورده است. ر.ک: دین و دولت در ایران/28.

22. نویسنده این مطلب را به تنکابنی، نویسنده قصص العلماء، نسبت می دهد، این در حالی است که متن قصص العلماء چنین است:

(چون سال دیگر، سلطان اصفهان آمد و سید به دیدن او رفت، پس از انقضاء مجلس، سلطان به امین ا لدوله گفت: این سید، آن سید سال سابق نیست، اکنون بسیار زیرک شده است.)

قصص العلماء/159-160.

23. برای اطلاع از یک نمونه آن، ر.ک: ناسخ التواریخ، ج3/1078-1080.

24. ناسخ التواریخ، ج2/598.

25. منتظم ناصری/173.

H.Rawlinose.26

27. دین و دولت در ایران/158-162.

28. تاریخ سرگذشت مسعودی/184.

29. مخزن الانشاء، محمد صادق حسینی/359، بی نا، تبریز، 1274ق.

30. دین و دولت در ایران/157-161.

31. اندیشه سیاسی و مبارزات حاج آقا نورالله اصفهانی، موسی نجفی/77، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، چاپ سوم، 1378.

32. برای اطلاع تفصیلی از نقش مکنیل در قضیه هرات، ر.ک: ناسخ التواریخ، ج 713_2/705.
33. مشروطه ایرانی/101_99.
34. ایران در راه یابی فرهنگی، هما ناطق/56.
35. شرح مأموریت آجودانباشی/415، 438، نقل از: ایران در راه یابی فرهنگی/56.
36. سیاستگر آن دوره قاجار، خان ملک ساسانی، ج 2 / 131 - 139، بابک، تهران، 1354.
37. ناسخ التواریخ، ج 1407_3/1408.
38. همان، ج 2/738.
39. قصص العلما/157-164، نقل از: مشروطه ایرانی/100.
40. قصص العلما/154-156.
41. همان/153-156.
42. همان/151-152.
43. همان/163-164.
44. همان/156.
45. نقل موارد به همراه منابع از مأخذ ذیل بوده است: فصلنامه کتابهای اسلامی، سال 4، شماره 12/20، بهار 1382، مقاله: عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ، نقدی بر دیدگاه های تاریخی سید احمد کسروی، نوشته علی ابوالحسنی (منذر).
46. ریحانه الأدب، مدرس تبریزی، ج 180_5/181.
47. وی معاصر حاجی میرزا جواد آقا تبریزی بوده و در شهر وی می زیسته است.
48. منشآت، حسن علی خان امیر نظام/27.
49. چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار)، محمد حسن اعتمادالسلطنه، ج 1_3/210، اساطیر، تهران، 1374.
50. افضل التواریخ، افضل الملک/74.
51. ایران دیروز، خاطرات پرنس ارفع الدوله/431، نقل از: عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ نقدی بر دیدگاه های تاریخی سید احمد کسروی/21.
52. خاطرات عبدالله بهرامی/9؛ عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ نقدی بر دیدگاه های تاریخی سید احمد کسروی/25.
53. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی/128-130، امیر کبیر، تهران، چاپ پنجم، 1340.
54. تقی زاده درباره تاریخ نگاری کسروی می گوید:
- (هر چند تاریخ مشروطه کسروی از حیث ثبت تاریخ روز و ماه و سال وقایع سودمند است، اما بسیاری از مندرجات آن خلاف حقیقت است و پر از اشتباه... و شاهد آن، اجتهادات کسروی و سیاست بافی اوست که لااقل سه ربع کتاب را سست و دور از حقیقت ساخته است.)
- خطابه، تقی زاده، ش 2/ت 47 و 57، نقل از:
- شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری/13،
- امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، 1378.
55. تاریخ مشروطه ایران/129-130.
56. پس از شیراز، در تبریز اعتراض گسترده ای به رهبری علما علیه قرارداد تنباکو صورت گرفت:
- (باید دانسته شود که از نظر اقتصادی، محصول توتون و تنباکو آذربایجان چیز قابلی نبود و مختصری که به عمل می آمد در ارومیه و ناحیه هم جوار کردستان بود. از این رو، آذربایجان به خلاف فارس و اصفهان و کاشان، طبقه توتون کار زیادی نداشت، اما تجارت خا رچی تنباکوی ایران، عمدتاً، در دست تجار آذربایجان بود. این خود توجه می کند پیشگام شدن گروه تجار را در مقابله جویی با رژی.)
- شورش بر امتیاز نامه رژی، فریدون آدمیت/32،
- پیام، تهران، چاپ اول، 1360.

57. راز مخالفت کسروی نیز با حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در همین نکته است. از آن جا که (نهضت تنباکو، کلید فهم نهضت مشروطه می باشد) و نقش وی در نهضت تنباکو کلیدی بوده است، کسروی تلاش می کند تا به گونه ای او را تخریب کند که نظریه وی در باب رهبری روشنفکران در نهضت مشروطه نقض نشود.
- برای اطلاع تفصیلی از نقش حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در نهضت تنباکو، ر.ک: تبریز در نهضت تنباکو، صمد سردار نیا/119-103؛ مقاله: حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی رهبر تنباکو در آذربایجان، صمد سردارنیا، چاپ شده در فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، سال 6، شماره 3-4 / 399 - 409 پاییز و زمستان 1376.
58. اسناد سیاسی در دوران قاجاریه، ابراهیم صفائی/18-19، بابک، تهران، چاپ اول، 1368.
59. سه سال در دربار ایران، فووریه، به اهتمام همایون شهیدی/313، دنیای کتاب، چاپ سوم، 1368.
60. برای اطلاع تفصیلی از قضیه آذربایجان و مخالفت با کمپانی رژی، ر.ک: تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، 78-73، کتابهای جیبی، تهران، چاپ سوم، 1361.
61. از همین روست که ژنرال کنسول روسیه در تبریز در جنگ جهانی اول، برادرزاده میرزا جواد آقا را تهدید کرد که اگر از فعالیت‌های خود بر ضد روسها دست برنداشته و تبریز را ترک نگوید، خانه او را با دینامیت، منهدم و خراب خواهد کرد.
- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت/29-230.
62. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده/118، نقل از: عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ؛ نقدی بر دیدگاه های تاریخی سید احمد کسروی/19.
63. تاریخ مشروطه ایران/130.
64. اسناد نویافته، ابراهیم صفائی/39-50، بابک، تهران، 1349.
65. تلگرافات عصر سپهسالار، محمود طاهر احمدی/367، نقل از: عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ، نقدی بر دیدگاه های تاریخی سید احمد کسروی/24.
66. تاریخ مشروطه ایران/11.
67. تاریخ هجده ساله آذربایجان/818 برای نقد اظهارات کسروی و دیگران درباره میرزا کوچک خان و همزمان وی، ر.ک: سردار جنگل، ابراهیم فخرائی/4 به بعد.
68. تاریخ هجده ساله آذربایجان/868.
69. همان/872-874.
70. قیام شیخ محمد خیابانی، کسروی/152-154 و 166.
71. تاریخ هجده ساله آذربایجان/826.
72. تاریخ مشروطه ایران/258. استفاده شده از مقاله: عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ، نقدی بر دیدگاه های تاریخی سید احمد کسروی/27-28.
73. تاریخ مشروطه ایران، بخش دوم/287.
74. حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ج 2 / 347-350؛ عطار و فردوس، تهران، چاپ ششم، 1371.
75. وی در دو سال اواخر عمر شریفش، به بیماری استسقاء مبتلا می شود و به همان درد هم از دنیا می رود. موقعیت ویژه ایشان باعث می شود تا بنا بر آن چه روزنامه حبل المتین نقل می کند:
- (مردم ولایت اصفهان تا چهل روز از مذاهب گوناگون در سوگ وی شرکت جسته و سوگواری کردند).
76. آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر، ج 2/247.
77. آیت الله شیخ محمد رضا نجفی مسجد شاهی، برادر آقا نجفی، نوشته ها و نگارشهای وی را بیش از صد کتاب و رساله شمرده است. از محضر درس آقا نجفی اصفهانی، بزرگان زیادی از جمله حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی، سید احمد حسینی خوانساری، حاج شیخ اسدالله فاضل بیدآبادی، شیخ اسد الله گلپایگانی، حاج سید محمد باقر ابطحی حسینی سدهی، سید محمد باقر موسوی، حاج شیخ محمد تقی کرمانی، ملا محمد جواد صافی گلپایگانی، سید حسن واعظ فانی یزدی اصفهانی، آقا شیخ محمد رضا مهدوی قمشه ای، آقا سید زین العابدین موسوی مطهری واعظ، آقا سید زین العابدین

طباطبایی ابرقویی، شیخ حسین دشتکی اصفهانی، حاج میزا حسن خان جابری انصاری، حاج میرزا حسن قدسی، آقا میرسید حسن روضاتی، حاج میرزا حسن نحوی موسوی، حاج شیخ محمد حسین رشتی قوچانی، حاج آقا حسین بروجردی، شیخ محمد رضا حسام الواعظین، حاج میرزا محمد رضا سلماسی، حاج سید صدرالدین باطلی کویایی و... استفاده کرده اند.

78. حامدآلگار درباره اهمیت اصفهان در تاریخ معاصر ما می نویسد:

(مرکز عمده تجمع مجتهدان ایران، اصفهان بود. این شهر نه تنها پایتخت پیشین صفوی بود، بلکه به یک تعبیر، تا اوائل حکومت ناصرالدین شاه نیز در حالی که علما را از سایر نواحی کشور به خود جلب می کرد، هنوز پایتخت مذهبی کشور به شمار می رفت. مهم ترین روحانیان ایران در اصفهان اقامت گزیدند. مرآت البلدان ناصری، میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه، ج 1/65، تهران: بی نا، 1294-1297 ق. کثرت تعداد علما را در زمان حکومت فتحعلی شاه از این حقیقت می توان دریافت که در سال 1250/1834 هنگام آخرین سفر فتحعلی شاه به اصفهان لدی الورد او. بیش از چهارصد عالم از برای خوشامدگویی به پیشواز رفتند. منتظم ناصری، ج 3/142، روضة الصفا ناصری، ج 9/721).

دین و دولت در ایران/81-82

79. برای اطلاع تفصیلی از نقش آغازگر آقانجفی اصفهان در نهضت تنباکو، رک: تاریخ دخانیه، به کوشش رسول جعفریان/122-124، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، 1382.

80. حکم نافذ آقا نجفی، موسی نجفی/232، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، 1371.

81. روزنامه حبل المتین، ش 16 (2 شوال 1332)/ 20.

82. محمد ولی خان تنکابنی از فئودالهای نامدار عصر قاجار که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به ترتیب حکومت استرآباد و حکومت گیلان را عهده دار و در زمان محمد علی شاه، مدتی در سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان برای کمک به عین الدوله جهت سرکوبی آزادی خواهان رهسپار تبریز شد؛ اما پس از مدتی با موقعیت سنجی و فرصت طلبی، خود را به ظاهراً از صف مستبدان جدا کرد و به جرگه مشروطه طلبان پیوست و شرح مختصر زندگانی سپه سالار اعظم، محمد ولی خان خلعت بری تنکابنی و خدمات او به مشروطیت ایران، عبدالصمد خلعت بری/22، بی نا، تهران 1328). و در نتیجه، پس از مشروطه به مراتب بالاتری از حیث مکنّت و قدرت رسید. او پس از مشروطه سه بار به سمت رئیس الوزرایی رسید. (جنبش وطن پرستان بختیاری اصفهان و بختیاری، دانشور علوی/203) او که از هواداران کهن استبداد قاجار و از زمین داران ستمکار گیلان به شمار می رفت، هیچ گونه آشنی و آشنایی با آزادی و اصول مشروطه نداشت و همواره گوش به فرمان محمد علی شاه داشت و حتی متهم بود که با روسها همکاری سزّی داشته است. از همین رو، مشروطه گران، (نفی و تبعید) او را خواستار شدند. او و پسرانش، امیر اسعد و اقتدار السلطنه، دست خویش به شکنجه زیر دستان آلوده می ساختند و به علت همین گونه کارهای مستبدانه او و پسرانش بود که دانشجویان مذهبی تنکابن در ژانویه 1907 / ذیحجه 1324. بر ضد آنان شکایت به تهران بردند و در سپتامبر 1906/رجب 1324. آقا نجفی اصفهانی حکم تکفیر سپهدار را صادر کرد و وضع او را چنان دشوار ساخت که وی می خواست با پرداخت ده هزار تومان رشوه از خود رفع اتهام کند (تاریخ بیداری ایرانیان، ج 1/258، 355,360، ج 2/68، 69، 106 و...) هنگامی که مجلس اول قوانینی به سود دهقانان وضع کرد، آنان جرأت یافته در سپتامبر 1907/رجب 1325 ملک سپهدار را در تنکابن غارت کردند. (مشروطه گیلان، ه.ل/31-43) چون او به مشروطیت بی ایمان بوده و سرفرصت جویی داشت، بنا به گزارش چرچیل مأمور رسمی سفارت انگلیس در ایران، به طور سری در قزوین کوشش می کرد که به وسیله سفارت روس و تحت حمایت روسها از محمد علی شاه طلب بخشش کند و به سبب همین همکاری وی با روسها بود که به اصرار مترجم سفارت روس، بارانوسکی، لیاخوف را که مجلس را به توپ بسته بود، همچنان در شغل فرماندهی تیپ قزاق نگاه داشت.

رک: تشیع و مشروطیت در ایران/120-121.

83. تاریخ مشروطه ایران، مهدی ملک زاده، ج 1077، 1055، 5/1080؛ شب نشینی رمضان یا صحبت سنگ و سبو، میرزا سلم خان ادیب الحکما، بی نا، تهران 1327.

84. تشیع و مشروطیت در ایران/154.

85. تاریخ مشروطیت ایران، ج1/166.

86. از آن جا اسلاف آقا نجفی از مدتها قبل در مسجد شاه اصفهان نماز می گزاردند - همچنان که بعدها این مهم به آقاجنحی و برادرش حاج آقا نورالله سپرده شد - خاندان آقا نجفی را مسجد شاهی لقب داده اند.

87. محبوبی اردکانی می نویسد:

(در اجرای حدود سعی بسیار داشت، چنانکه در یک روز حکم قتل 27 نفر را داد که 12 نفر آنها کشته شدند و بقیه فرار کردند)

المآثر و الآثار، ج2/747.

نویسنده کتاب (تشیع و مشروطیت) به نقل از نویسنده کتاب (ریحانه) می نویسد:

(محمد باقر اصفهانی (متوفی 1301ق) وابسته به یک خا نواده مهم روحانی اصفهان و خود با نفوذترین مجتهد آن شهر به شمار می آمد. شیخ محمد باقر از کسانی بود که حدود اسلامی را در آن شهر اجرا می کرد و عده ای از مردم را به اتهام بابی گری کشت.)

ریحانه، خیابانی، ج2/450، نقل از: تشیع و مشروطیت/144.

88. به عنوان مثال، می توان به تلگراف آقا نجفی به میرزای آشتیانی در این خصوص اشاره کرد. گزیده ای از این نامه چنین است:

(در این اوان، جمعی از فرقه ملعونه بابیه... طغیان نموده، علانیتاً مشغول اخلال و اعلان کلمه کفر هستند؛ کتب بابیه را علانیه می خوانند؛ به طوری شدت کرده اند که بسیاری از سادات و مسلمانان آن حدود، از بابیه تقیه می نمایند... البته حکایت فاسد این فرقه رادر سایر نواحی؛ مثلاً زنجان و بشرویه و غیره... به نظر شریف رسیده که... از مفساد بابیه خراب شده. هر گاه... یک - دو نفر از رؤسای بابیه مقتول شوند، آتش فتنه آنها خاموش می شود... می دانید این فرقه خبیثه، دشمنان حضرت صاحب الامر هستند و کمال عداوت را بادولت اسلامی دارند... مستدعی هستم حکمی از اولیای دولت صادر شود که بعضی از رؤسای بابیه... سیاست شوند که آتش فتنه خاموش شود و مسلمانان آن حدود از شذائد کفر، آسوده شوند و به دعاگویی مشغول باشند... در قلعه سن سن، که نزدیک به ولایت قم است، محمد بیگ نامی است بر حسب شیاع قطعی، ارتداد و کفر او ثابت شده، از فرقه ملعونه بابیه است. مستدعی است حکمی مخصوصاً در رفع و قتل او صادر شود و مفسده کلیه رفع شود.)

نامه های تاریخی، ابراهیم صفائی، سخن، تهران/1348،

نقل از: حکم نافذ آقا نجفی/167-168.

89. نویسنده کتاب (تاریخ اصفهان و ری)، ذیل وقایع مربوط به 1307 می نویسد:

(شنیدم روزی که [آقا نجفی] به مجلس ناصرالدین شاه رفته، برای بی اعتنائی (در مقابل شاه) روی نیمکتی دراز شده. آقا سلام کرده و به تجاهل (ازخود شاه) پرسیده بود: قبله عالم کجا تشریف دارند؟ اطرافیان با عجله و دلهره به آقاجنحی که از روی تحقیر این طور با ناصرالدین شاه برخورد کرده بود، گفته بودند تو داری با خود شاه صحبت می کنی. آن وقت، آقاجنحی همان طور و با همان لحن گفته بودند: پس شاه تویی؟! شاه به تغیر گفته بود: آخوند! برای کشتن هفت نفر بابی، هفت دولت مدعی هستند. آقا نجفی پاسخ داده بودند: اینها دشمنان جان اعلیحضرت بودند و دست در عمامه کرده، کاغذی بیرون آورد که اسم چندین نفر بابی دیگر هم در آن نوشته شده بود و گفته بودند اینها را هم باید کشت (یعنی خودتان بکشید).)

حکم نافذ آقا نجفی/170-171.

90. به عنوان مثال، وی در خصوص تبعید اول آقا نجفی به تهران می نویسد:

(بعد از انقلاب اصفهان و یزد و فجایع بابی کشی، بدیهی است روسها که می دانند همه مستند است به نیرنگ بازی رقیب خارجی آنها، آرام نگرفته بر دولت فشار می آورند. دولت هم برای اسکات آنها شیخ محمد تقی نجفی را از اصفهان به تهران تبعید می نماید. شخص تبعید شده هم از این کار دلتنگ نمی باشد و از این گونه تبعیدها ترفیع مقام و زیادتى شهرت حاصل می نماید. چنانکه در دفعه دیگر [که] به همین عنوان از اصفهان تبعید شده بر احترامات او افزوده شده

است. به علاوه چون شخص عیاشی است و در تهران، این کار برای او فراهم تر می باشد. هر چند گاه یک مرتبه دوست می دارد چندی در تهران اقامت داشته باشد.)

حیات یحیی، ج 1/324.

91. برای اطلاع از قضاوت یحیی دولت آبادی درباره خاندان نجفی، ر.ک: حیات یحیی، ج 1/37-39، 86-88.

92. وی این لوح را، که بسیار مفصل و بیش از 100 صفحه می باشد، به دنبال قتل دو بابی به نامهای میرزا حسن و میرزا حسین در سال 1298 ق و نیز قتل برخی پیروانش در وقایع اصفهان و سده در سال 1307 ق خطاب به آقا نجفی نوشته است.

93. نویسنده کتاب (تاریخ اصفهان و ری) می نویسد:

(سید جمال واعظ، حاج میرزا نصرت الله ملک المتکلمین و آقا شیخ احمد کرمانی و حاج فاتح الملک و شیخ العراقین و میرزا اسدالله منشی اول قنصل گری روس را جمع کرده و خودش طرح کتاب رؤیای صادقه را ریخت و از کلمات آنها در آن [از] هر کدام [یک] جمله نظم و نثری آمیخته و توسط قنصل گری به روسیه فرستادند در آن جا طبع و در ایران منتشر کردند.)

تاریخ اصفهان و ری/307، وقایع سال 1320 ق.

اما نویسنده کتاب (تشیع و مشروطیت) می نویسد:

(نویسنده واقعی این کتاب را نمی توان به آسانی شناخت. مجله ارمغان، شماره 1، سال 1312/17، آن را به سید جمال الدین اصفهانی واعظ مشهور انقلاب مشروطه نسبت می دهد. از سوی دیگر ملک زاده ادعا می کند که پدرش ملک المتکلمین آن را نوشته (انقلاب مشروطیت ایران، ج 1/68)، ولی ظاهراً جمعی از نویسندگان در نوشتن آن شرکت داشته اند.)

تشیع و مشروطیت/144.

94. حکم نافذ آقا نجفی/166-167.

95. طبق نقل میرزا حسن خان انصاری در کتاب (تاریخ اصفهان و ری) درمورد واقعه بابی کشی اصفهان در ذیل وقایع 1307، ناصرالدین شاه دستور داد تا خانه آقانجفی و حاج آقا نورالله را به توپ ببندند. اما از آن جا که به توپ بستن خانه آنها مستلزم خراب شدن مسجد شاه می شد، که آن را چهار پادشاه صفوی ساخته اند، پس دستور احضار آن دو به تهران را، به پیشنهاد وزیر مختار انگلیس سردرومندولف صادر کرد. متن کامل این احضاریه در مأخذ ذیل آمده است:

اسناد برگزیده/125-126، بابک، تهران/1355.

96. آن چه مسلم است این است که این تبعید با تمهید انگلیسیها صورت گرفته است: اعتمادالسلطنه در این خصوص می نویسد:

(صبح دربخا نه رفتم، شاه با نایب السلطنه و ظل السلطان خلوت فرموده بود و اصفهان مغشوش است ملای نجفی مجتهد چند نفر را به تهمت بابی گری به میل خود بدون اجازه سربریده است. شاه متغیر بودند ظاهراً ایلچی انگلیسی هم شکایت کرده بود. یوزباشی مأمور شده بود ملای نجفی را بیاورد.)

97. روزنامه خاطرات اعتماد السلطان/684، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، 1379.

98. برای اطلاع از شرح ملاقات آقا نجفی با ناصرالدین شاه، ر.ک: تاریخ اصفهان و ری، ذیل وقایع 1307 ق.

99. خاطرات و خطرات، مهدی قلی خان هدایت/41.

(در این سال، ماجرا از این قرار بود که پس از واقعه محاصره کنصل گری روس و در فضای کاملاً انقلابی و متشنج اصفهان، دو نفر به نامهای حاجی حسین و حاجی هادی (معروف به خیاط) که بنا بر قول مجدد الاسلام کرمانی از تجار بوده و به سابقه بابی گری متهم بودند را مردم نزد آقا نجفی آوردند. آقا نجفی تلاش کرد تا آنها را توبه دهد. ابوالقاسم زنجانی که ادعا کرده بودند که بابیت آن دو نفر بر وی ثابت شده است، آنها را می کشند. قتل آنها دولت را وادار به موضع گیری جهت مجازات و فشار به علماء کرد. آقا نجفی به رغم این که دخالت مستقیمی در این قضیه نداشت، طی نامه ای به دولت نوشت که مردم اصفهان در این غوغا تقصیری نکرده و از جانب علما و عقلا نیز اقدامی نشده، بلکه جهال مرتکب

این شرارت شده اند. اگر مقصود دولت از فشار به علما، شخص من است، اینک به عزم دارالخلافه بیرون آمدم. (خطرات حسینقلی خان نظام السلطنه/309، نشر تاریخ ایران، بی تا، تهران؛ حیات یحیی، ج317/1-319.

100. برای اطلاع از متن کامل نامه، ر.ک: اسناد سیاسی دوره قاجار، ابراهیم صفایی/148.

101. اسناد سیاسی دوره قاجار/149.

102. فتنه باب/عبدالحسین نوایی/172، علم، تهران، چاپ اول، 1377.

103. حکم نافذ آقا نجفی/179.

104. تاریخ مشروطه ایران/291.

105. حکم نافذ آقا نجفی/110.

106. تاریخ دخانیه/44-46.

107. حکم نافذ آقا نجفی/108-110.

108. روزنامه جهاد اکبر، سنه 1325 ق. ش 42، نقل از حکم نافذ آقا نجفی/110.

109. حکم نافذ آقا نجفی/111.

110. روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، 4 صفر، سنه 1325 ق. نقل از: اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی/13-14.

111. حکم نافذ آقا نجفی/113-119.

112. دین و دولت در عهد قاجار/323.

113. انقلاب مشروطه ایران/107.

114. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ج1/550؛ آگاه و نوین، تهران 1362.

115. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ج2/117. البته به رغم این، از آن جا که احتمال عدم موافقت کامل دولت با خواسته های علما رفت، آقا نجفی و برادرش حاج آقا نورالله، در تلگرافی آمادگی خود را برای هر گونه همکاری و حتی مهاجرت جهت تحقق خواسته های علما، بیان داشتند:

(خدمت حجج الاسلام - مدالله ظلالهم - قدوم مبارک باد! همه اهل اصفهان شاکر، خالصاً مشغول چراغان، نتایج مقاصد اسلامیة اگر تمام نشده، همراه تمام علما عازم هستیم.)

مقدمات مشروطیت در ایران، هاشم محیط مافی/139.

116. اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی/22-23؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج1/115؛ علمای مجاهد/62.

117. برای اطلاع از متن کامل نامه، ر.ک: حکم نافذ آقا نجفی/200-201. این نامه نمی تواند ادعای شرکت آقانجفی در مهاجرت کبری را ثابت کند و از جهات متعددی مخدوش می باشد، زیرا:

نخست آن که: تاریخ این سند به شش ماه قبل از تاریخ مهاجرت کبری مربوط می شود، مهاجرت کبری در جمادی الاولی 1324 ق شروع شده و با صدور فرمان مشروطیت در 14 جمادی الثانی 1324 ق. هم پایان پذیرفته است، اما تاریخ این سند، ذیقعد 1324 ق. است.

دو دیگر: برخی از مطالبی که در این سند آمده از جمله بحث عمامه گذاری مسیو نور، کتک خوردن سید هاشم و سید حسن قندی و مؤاخذه علماءالدوله، مربوط به درخواستهای مهاجرت صغری است و در زمان مهاجرت کبری مشکل آنها حل و فصل شده بود؛ لذا دلیلی ندارد که دوباره در قضیه مهاجرت کبری پرونده هایی که کار آنها تمام شده است، مطرح شود.

سه دیگر: این سند اولین بار در ویژه نامه روزنامه اطلاعات به نام (بیست و هشت هزار روز تاریخ ایران و جهان) به چاپ رسیده است که بر محققان تاریخ معاصر پوشیده نیست که در ضمیمه بیست و هشت هزار روز تاریخ ایران و جهان، اسناد جعلی زیادی وجود دارد و به همین علت ارزش سندی آن را به کلی از بین برده است.

چهار دیگر: چه دلیلی دارد که نامه تنها خطاب به آقا نجفی و سید عبدالله نوشته شود، در حالی که طباطبایی و شیخ فضل الله نیز، که از رهبران فعال و بلکه محور در مهاجرت کبری بوده اند، هیچ اشاره ای به آنان نشده است.

پنج دیگر: با فرض حضور آقا نجفی در قم، معاودت ایشان علی الظاهر باید به اصفهان باشد، نه به تهران. دلیلی ندارد که درخواست معاودت ایشان به تهران بشود.

شش دیگر: تاریخ تلگرافی که ملا علی اکبر از اصفهان به قم زده است، هشتم جمادی الثانی، یعنی شش روز قبل از صدور فرمان مشروطیت است و این در حالی است که در متن تلگراف آمده که: آقایان نجفی در حال تدارک حرکت به قم می باشند، و احتمال قریب به یقین می رود که در همان شرایطی که آقایان در حال تدارک حرکت بوده اند، فرمان مشروطه صادر شده و دیگر دلیلی برای حرکت به قم نمی دیدند.

از مجموع قرائن، درمی یابیم که آقایان نجفی موفق به حضور در مهاجرت کبری نشده اند، بویژه اگر چنین اتفاقی افتاده بود، با توجه به موقعیت برجسته آنان، بویژه شخص آقا نجفی، در بسیاری از کتب تاریخی این مطلب درج می شد، در حالی که چنین نشده است.

118. روزنامه الجنب، سال 1، شما ره 3؛ اصفهان: سنه 1325.

119. حکم نافذ آقا نجفی/203.

120. روزنامه جهاد اکبر، ش 40 (ذیقعه سنه 1325).

121. روزنامه انجمن، شماره 27، 20 جمادی الاول 1326؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج 556/2-557.

122. کتاب ام القرى نوعی داستان یوتوپایی است که به صورت گزارش نامه مذاکرات یک جمعیت بین المللی اسلامی تنظیم شده است. در این گزارش نامه، نویسنده چنان می پندارد که از سراسر سرزمینهای اسلامی، نمایندگان مسلمانان در یک اجلاس در مکه جمع شده اند و مشکلات مسلمانان را بررسی می کنند.

طبایع الاستبداد یا سرشتهای خودکامگی، عبدالرحمان کواکبی، ترجمه

محمد جواد صاحبی، پیشگفتار/20، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ج 3/1378.

123. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، مقاله: (آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی، مؤسس و مصحح مشروطه تبریز، سال 5، شماره 18، تابستان 1380/42).

124. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، مهدی مجتهدی/64، نقش جهان، تهران 1378.

125. نامه های تبریز از ثقة الاسلام به مستشارالدوله، ایرج افشار/305، فرزانه، تهران 1327.

126. زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی، نصرت الله فتحی/338، نوریانی، تهران 1352.

127. زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی/105.

128. قیام آذربایجان و ستارخان/47، نگاه، تهران، چاپ اول 1379.

129. زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی/338.

130. تاریخ هجده ساله آذربایجان/251.

131. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت/64.

132. آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحح مشروطه تبریز/17.

133. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 2، ک 727/4-729.

134. تاریخ هجده ساله آذربایجان/402-403.

135. تاریخ مشروطه ایران/399-241-268-269.

136. همان/140-143.

137. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 2، ک 977/5.

138. همان/ج 2، ک 934/5.

139. زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی/138.

140. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج 2، ک 727/4.

141. همان/ج 1، ک 622/3-623.

142. ثقة الاسلام در نامه ای که در تاریخ 4 جمادی الاول 1326 از او باقی مانده است، می نویسد:

(برای رعایت احترام مجتهد با انجمن مذاکره کردم که روز تشریف فرمایی ایشان را دانسته و از علما و محترمین دعوت نمایند.)

زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی/343.

143. زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی/334.

144. قیام آذربایجان و ستارخان/47.

145. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج1، ک3/624.

146. مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران/199؛ حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، موسی نجفی/111، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول، 1379.

147.

(جمهوری به نوعی حکومت که در آن جانشینی رییس کشور ارثی نیست و مدت ریاست جمهوری در آن محدود است و نیز رییس جمهور در آن با رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انتخاب می شود، گفته می شود؛ اما مشروطه به رژیم سیاسی یا حکومتی اطلاق می شود که دامنه کاربرد قدرت در آن محدود به حدود قانونی است؛ قانونی که که توسط نمایندگان مردم در پارلمان بر وفق و تناسب با قانون اساسی آن کشور تصویب می شود.)

دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری/111، 143،

مروارید، تهران، چاپ پنجم، 1378.

148. نامه های تبریز از ثقة الاسلام به مستشارالدوله، ن88/312.

149. همان، ن2/2-3.

150. روزنامه انجمن، سال 1، شماره 22، نقل از: آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحح مشروطه تبریز/22، 50-51.

151. آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحح مشروطه تبریز/20-21.

152. نامه های تبریز از ثقة الاسلام به مستشارالدوله، ن88 / 312.

153. همان، ن108/26-109.

154. مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی/93-94، نقل از: آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحح مشروطه تبریز/23-24.

155. (هرچند این کار در دو مرحله توسط مشروطه خواهان افراطی تبریز صورت گرفت: یک بار در جریان شب 21رمضان 1326ق که در خانه مجتهد بمب انداختند و یکی در جریان شب 26همان ماه که خانه وی را غارت کردند و برادرزاده اش میرزا محمد را به قتل رساندند.)

ر.ک: مجموعه آثار قلمی شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی/258-259، نقل از: آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحح مشروطه تبریز/24.

156. البته این نامه مربوط به مشروطه دوم است و می تواند گفته شود که این نامه بیان گر مخالفت مجتهد با حاکم مشروطه خواه است، نه حاکم استبدادی؛ از این رو، این نامه ها به تنهایی نمی تواند شبهه همکاری و سازش مجتهد با دربار را رد کند.

157. آیت الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس مصحح مشروطه تبریز/24-25.

158. تو به دست گروهی خارج شده از دین، کشته خواهی شد.

159. تاریخ هجده ساله آذربایجان/67.

160. قیام آذربایجان و ستارخان/78-79.

161. برای آگاهی از تفصیل مطلب، ر.ک: تاریخ مشروطه ایران/130.

162. زندگی نامه شهید نیک نام ثقة الاسلام تبریزی/38-39.